

اشارت تاریخی درباره مردم ایران ۹۹

بختیاری در مشرق و جنوب ورود کرخه در مغرب . این ناحیه هم از لحاظ تشکیلات سیاسی و هم از حیث خصوصیات مردم با پشت کوه فرق دارد .

کرزن (۱۸۹۲a جلد ۲ - ص ۳۲۰ - ۳۲۲) سپس بشرح دشت ساحلی و جمعیت عرب آن میپردازد و میگوید : « عنوان اداری عربستان (خوزستان) که معنی تحت اللفظی آن سرزمین سرگردان است بناحیه اطلاق میشود که وسیعتر از دشت های آن است و عده زیادی از بختیارها تحت نظر حاکم خوزستان قرار میگیرند . مقر اقامت رسمی حاکم شوشتر است . معهدا نام این ایالت بطور صحیح سطوح رسوبی بین نواحی کوهستانی و دریا را شرح میدهد و آن شامل دشتهای دزفول و شوشتر و حویزه و رامهرمز میباشد . حدود آنرا میتوان خطی از رود کرخه تا محمره در مغرب و کوههای بختیاری در شمال و شط العرب و خلیج فارس در جنوب و رود هندیان در مشرق دانست ؛ این ایالت با عیلام باستان و سوزیانا قدیم و خوزستان جدید یکسان است . ظاهراً نام اخیر فعلاً زیاد بسکار برده نمیشود »^۱

« جمعیت این ناحیه یا عرب خالص هستند یا بیشتر مخلوطی از نژاد ایرانی و عرب میباشند . مردم عرب نژاد پس از تسخیر ایران در ۶۴۱ میلادی شروع به آمدن باین ناحیه کردند و از آن زمان بعد مهاجرت از آن سوی دجله و خلیج فارس همیشه ادامه داشته است ؛ بعلاوه گفته شده است که شاه اسمعیل عده زیادی عرب را از ناحیه نجد برای سکونت در این ناحیه وارد کرد

در بین اقوام عرب مهمتر از همه اعراب کعب (یا شعب) هستند که در اصل هفتاد و دو قبیله بودند . قسمت عمده آنها مرده یا ناپدید شده اند ولی این قوم در عربستان هنوز از لحاظ تعداد از همه بیشترند . لایارد در ۱۸۴۱ جدولی از تقسیمات و طبقه بندی قبایل مختلف آن داده که بسیاری از آنها اکنون شناخته نمیشوند . اینجانب اسامی قبائل عرب این ایالت را از صورتی که رابرتسون کنسول انگلیس در بصره تهیه کرده بود اقتباس کرده و در زیر بنظر خوانندگان میرساند و اینها تنها از اعراب کعب

۱ . « کلمه خوزستان را بعضی مشتق از اواجا (Uwaja) می دانند که معنی آن سکنه بومی است و این کلمه در کتیبه های میخی ظاهر میشود و شاید منشاء کلمه اوخی Uxii باشد که در استرابورپلینی ذکر شده است . از طرف دیگر مورتمن Mordtmann خوزستان را مشتق از کلمه فارسی که معنی آن نیشکر است میدانند »

که هنوز تعداد آنها متجاوز از ۵۰۰ نفر است نیستند. این قبائل عبارتند از :
 البوقبیش - عساکره - خنافره - باویه - بیت‌الحاج - بنی رشید - بنی صالح -
 بنی طرف - حمودی - حمید - کندازلی - جرف - کثیر - محاسن - نعسبه -
 نصاره - شرافت - شرقا - سواری - سودان - سلیمان . تعداد قبائل کوچکتر
 خیلی زیاد است . در مرز شرقی ایالت قبائل دیگر عرب هستند که در صورت بالانام
 آنها نیامده است از جمله منتفق حویزه و ... بنی لام . قسمت عمده آنها مخصوصاً
 قبیله بنی لام در خاک ترکیه هستند و از اینها دیگر معنی نخواهد رفت . قبائل
 عرب و نیمه عرب در این ایالت را بین ۱۷۰ هزار و دو بیست هزار نفر تخمین زده‌اند
 و عدد اخیر متشکل است از :

۶۲،۰۰۰	اعراب کعب
	مخلوط ایرانی و عرب
۲۷،۰۰۰	رامهرمز
۱۱۰،۰۰۰	شوشتر و دزفول و حویزه
۱۹۹،۰۰۰	جمع کل

در تاریخ اعراب کعب که شبیه تاریخ اغلب همسایگان آنها است از این قرار
 است گفته شده است که در اصل از ساحل عربی خلیج فارس به باطلاحهای نزدیک
 التقای دجله و فرات مهاجرت کرده و به تبعیت ترکیه درآمدند و بشکل گاو میش
 چرانی اشتغال داشتند تا اینکه در اثر خشکسالی یا در اثر فشار یک قبیله دیگر
 عرب بطرف جنوب مهاجرت کرده و در باریکه از کارون که کبان یا گبان نامیدند
 استقرار یافتند و از آنجا بسمت مشرق بطرف رود جراحی شتافتند و در آنجا با
 قبیله افشار که مرکز آنها در دراک کنار آن رودخانه بود تصادم کردند . کرزن
 (۱۸۹۲۸ جلد ۲ . ص ۳۲۷ - ۳۲۸) ادامه داده می گوید : « اعراب کعب کلیه
 ناحیه بین محمره و رود کارون بسوی مشرق تا رود هندیان که متجاوز از یکصد میل

۱ - رجوع شود به مسافرت به عربستان تألیف نیبور (Niebuhr) جلد ۲ - ص

۱۶۰ - مقاله لایارد در نشریه انجمن پادشاهی جغرافیائی - جلد ۱۶ ص ۳۶ - ۴۵

مقاله رالینسون در نشریه انجمن پادشاهی جغرافیائی جلد ۲۷ ص ۱۸۵ - و شرح

هیئت اکتشافی فرات بقلم اینزورث Ainsworth جلد ۲ ص ۲۰۷ - ۲۱۸ و شرح

مسافرت بارون دوپد جلد ۲ ص ۱۱۰ - ۱۲۰

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۰۱

است در اشغال دارند . ثروت طبیعی این ناحیه بسیار زیاد است ... در اثر اقامت طولانی در خاک ایران اعراب کمب بسیاری از خصوصیات ملی خود را از دست داده‌اند و با ایرانیان ازدواج کرده و مذهب شیعه و طرز لباس ایرانی را اقتباس کرده‌اند ...

و در میان سایر قبایل عرب فقط قبیله منتفق حویزه که در منتهی الیه جنوب غربی مرز ایران ساکنند مشاهده کردم. بنظر میرسد که این قبیله در سال ۱۸۱۲ از خاک ترکیه باین محل مهاجرت کرده و آن‌عه از افراد قبیله کمب را که ساکن این ناحیه بودند از آنجا راندند .

زمانی حویزه محل مهمی بود و جمعیت آن در موقعیکه پایتخت والی عربستان بود به ۲۴ هزار نفر میرسید ... در سال ۱۸۳۷ سده عمده رود کرخه شکست و آب رود کرخه در باطلاقیهای بی مصرف بهدر رفت و حویزه از یک شهر بزرگ به ده کوچکی تقلیل یافت . هنوز شیخی از فامیل حاکمه سابق بر آن حکومت میکند و طبق قدرت یا ضعفی که از خود نشان میدهد وفاداری تعداد زیاد یاکمی از قبائل را بخود جلب میکند. اکثریت مردم سنی هستند و چون ناحیه مسکونی آنها را باطلاقی احاطه کرده از تعرض دیگران نسبتاً در امان هستند.»

بختیاریها در ناحیه مجاور سکنی دارند و کرزن (۱۸۹۲a جلد ۲ ص ۳۰۰) درباره آنها مینویسد : و بختیاریها از لحاظ قیافه و لباس یکسانند و رنگ تیره، رنگ مشخص آنها است . موی سر آنها سیاه است و پشت هر گوش یکدسته موی نبریده مجعد وجود دارد. ابروان آنها پر پشت و سیاه و زیر آن چشمان درخشان دیده میشود . ریش و سبیل آنها سیاه و روی سر کلاه کوچک گرد بسر دارند. مردها کت سیاه و زنان لباس نیلی بتن دارند . مردها ظاهر قوی و عضلانی و رفتار مردانه دارند... زنها بلند و باریک و تیره رنگ هستند ... متأسفانه در میان قبایل بدوی نظافت کمتر دیده میشود و نتیجه آن امراض پوست و چشم است که در میان آنها فراوان است . تشعشع شدید آفتاب که از کوه و شن منعکس میشود و عدم حفاظت چشم که از کلاه بی لبه ناشی میشود بر شدت امراض چشم می‌افزاید (مقایسه شود با شرح پیشاپ).

در ایالت باستانی فارس در ناحیه جنوب و مشرق ناحیه بختیاری مردمانی ساکنند که کرزن (۱۸۹۲a ص ۱۰۳) میگوید و به حالت منشاء خود و درستی و

پاکی زبان و زیرکی خود افتخار میکنند. بدون شك در اینجا با قومی از ایرانیان که کمتر از سایر جاها نژاد مختلط هستند برخورد میکنیم و این مطلب از چهره تیره و قیافه مشخص تر آنها آشکاراست و موی قهوه‌ای یا چشم آبی مردم ایالت شمالی در جنوب بندرت دیده میشود.

قبائل کوچنده فارس و لرستان بعقیده کرزن (۱۸۹۲a جلد ۲ - س ۱۱۲-۱۱۴) بدو طبقه عمده تقسیم میشوند که عبارتند از لرهای ترك و عرب. قبیله عمده ترك، قشقایی است. من آنها را ترك نامیده‌ام زیرا از نژاد ترك هستند و روایت بر اینست که از اولاد کسانی میباشد که هولاکو خان از قشقار باین ناحیه کوچ داده‌است و همچنین آنها را لر خوانده‌ام زیرا آنها را از قامیل لر دانسته‌اند و از لحاظ رفتار و ادب و رسوم با بختیارها و کوهگلوها فرق زیادی ندارند. قشقایی‌ها در کوچ دو گانه خود مسافت زیادی طی میکنند. در فصل زمستان در قشلاق خود هستند که گرمسیر یا ناحیه گرم ساحلی است موسوم به دشتان و لارستان و همینکه بهار نزدیک میشود بسمت شمال یا بیلاق خود که نواحی کوهستانی باشد حرکت میکنند.

« این قبایل مانند آنهاست که بعدا شرح خواهم داد تحت فرمان روسا و خوانینی هستند که از قامیل حاکمه می‌آیند. مقام حاکمه آنها عبارتست از ایلخانی و ایلگی ... »

« قشقاییها زمانی از لحاظ تعداد کثیر و قدرت زیاد داشتند ولی در اثر قحطی سالهای ۱۸۷۱-۱۸۷۲ از تعداد آنها بطور قابل ملاحظه کاسته شد و نیز هر سال عمده زیادی از آنان زندگی بادیه نشینی را ترك کرده و اسکان می‌یابند. علل دیگر انحطاط این قبیله در نامه که بمن نوشته شده بطریق زیر شرح داده شده است:

« همه قبائل قشقایی اکنون تحت ایلگی داراب خان میباشند. بیست سال پیش تعداد خانوار این قبائل متجاوز از ۶۰ هزار بود و همه تحت فرمان

۱. منابع موثق مربوط به قبائل قشقایی عبارتند از: دیت ابوت Keith Abbott

(نشریه انجمن پادشاهی جغرافیائی جلد ۲۷) و دو بده De Bode

(سیاحتنامه - جلد اول ص ۲۵۶) و استاک H. Stack

(ششماه در میان ایرانیان - جلد اول فصل ۵ و ۶) و اندریاس F.C. Andreas

استاک اشتباهاً نام آنها را مشتق از کلمه قشماق ترس بمعنی فرار کردن میداند.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۰۳

محمد قلی خان پدر ایلخان فعلی بودند.

در آن زمان میتوانستند ۱۲۰ هزار اسب بمیدان بیاورند ولی بعد از مرگ داراب خان اداره امور بدست خانهای کوچکتر افتاد و نفاق و جدائی بین آنها بوجود آمد. در نتیجه در حدود ۵ هزار خانوار به بختیاریها و در حدود همین عدد به ایلات خمه ملحق شدند و در حدود ۴ هزار خانوار خود را در دهات مختلف پخش کردند. باین جهت تعداد خانواده های قشقائی به ۲۵ هزار یعنی تعداد فعلی تقلیل یافت. باید اضافه کنم که این تعداد تقلیل یافته نیز مورد قبول من نیست و مطابق آخرین اطلاعاتی که دارم حتی تردید است بر اینکه تعداد افراد قبیله بیش از ۱۰ تا ۱۲ هزار چادر باشد...

جدول زیر از ایلات قشقائی و عرب فارس متشکل از طوایف مختلف که منابع جداگانه در سالهای اخیر ذکر کرده اند داده میشود. قبائل عرب که تحت نام دسته جمعی خمه شناخته میشوند از لحاظ تعداد از قبائل ترک کمترند و گفته شده است که از سه هزار چادر زیادتر نیستند. همه آنها در همان ناحیه پراکنده هستند و ادعا میکنند که از اولاد قبیله بنی شریان عربستان باشند...

قبائل فارس و لارستان

قبائل خمه (عرب)

قبائل قشقائی (ترک)

کوزن	سر هنگ رام	۱۸۹۰	۱۸۷۵
۱۸۹۰	۱۸۸۹	۱۸۷۵	۱ - چادر نشین
باسری	عرب	باسری	کشکولی
نفر	بجری	نپار	دره شولی
بهارلو	نوفر	بهارلو	شش بلوکی
آینه لو	بهارلو	آریالو	فارسی مدان
شیوانی	اپتلو	ابوالوردی	صفاخانی
سفری		عمله شاهی	ایگدار
جباره		ممسنی	علیقلی خانی
		(ترک)	گلزان
			کرونی
			قره چائی
			حاجی مسیح خان
			ارکپان

داداقائی	بولی
رحیمی	قزلی
کوره شولی	خوانین
ارده شیری	نوکر باب
جعفر بیگی	۲ - ساکن
امامقلی خانی	چهارپنجه
داراب خانی	پابلیسی
عمله ایلخانی	زنگن
بهادرخانی	الله بیگلو
قبادخانی	

از لارستان که پسوی مشرق برویم می‌پیشیم کرزن (۱۸۹۲ a - جلد ۲ ص ۲۴۴) جمعیت کرمان را در حدود ۴۰ هزار نفر تخمین می‌زنند و می‌گویند : در ۱۸۱۰ پاتینگر Pottinger در آنجا یهودی وارمنی و هندو نیافت ولی اکنون از هر سه ملیت تعدادی وجود دارد. هندوها در حدود چهل نفرند که از لحاظ لباس و ظاهر نیمه ایرانی شده‌اند و اینها بازرگانان شکار پور و سند میباشند .

در مورد سیستان کرزن می‌گویند (۱۸۹۲ b - جلد اول - ص ۲۲۸) : این ناحیه در زمان اسکندر کبیر از نظر تاریخ وضع روشنی پیدا کرد و در آن موقع درانگیانا Drangiana (که همان سرزمین سرانگیان Sarangian هرودوت باشد) نامیده میشد احتمال می‌رود که اسکندر در موقع حمله به هندوستان از این ناحیه گذشته باشد در حالیکه در مراجعت خودش از ناحیه جنوبی تر یعنی از گدروسیا Gedrosia (یا مکران) به کرمانیا (کرمان) آمد و ستون سبکتوری تحت فرماندهی کراتروس Craterus از آراچوتیا Arachotia و درانگیانا فرستاد . در زمان سلاطین ساسانی سیستان مرکز مذهبی زردشتیان بود . درباره ایالت بلوچستان ایران کرزن اظهار میدارد (۱۸۹۲ a - جلد ۲ ص ۲۵۸ - ۲۵۹) : مساحت این ایالت ۶۰ هزار میل مربع تخمین زده شده است ... در این مساحت تقریباً همه گونه

۱ - در ۱۸۷۸ سرشماری دقیقی توسط حاکم وقت بعمل آمده نشان داد جمعیت این ناحیه عبارتست از ۳۹،۷۱۸ مسلمان ... ۱۳۴۱ زردشتی ... ۸۵ یهودی و ۲۶ هندو که جمع کل آن ۴۱،۱۷۰ نفر میشد . پاورقی ۲ در صفحه ۱۰۵ است .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۰۵

منظره آب و هوا مشاهده میشود . بفر از صحرای مکران که از ذرات کوچک شن باد آورده تشکیل یافته در بلوچستان رودخانه های قابل ملاحظه و کوههای بلند و در بعضی نواحی کشتکاری و گیاه و نبات دیده میشود . کوه و رود و درخت در بعضی نقاط به پرتگاههای خشک و دره های بایر تبدیل میشود در نواحی ساحلی حرارت گاهی غیر قابل تحمل است ... در فلات کوهستانی آب و هوا ملایم و مطلوب است ... اکثر ساکنین این ناحیه از قبائل بلوچ میباشند که این ایالت نام خود را از آنها گرفته است و ادعا میکنند از نژاد عرب و از قبیله قریش هستند و میگویند در اواخر قرن هفتم میلادی اجداد آنان از حوالی حلب مهاجرت کردند و طبق روایات یزید خلیفه اموی، بعلمت آنکه از امام حسین شهید طرفداری کردند، آنها را اخراج کرد و مجبور به مهاجرت شدند . ولی از مهاجرت و مسافرت آنان و یا از مردمیکه در موقع ورود خود باین ناحیه یافتند هیچگونه سند تاریخی وجود ندارد، ولی شواهد متعدد از قبیل قیافه و زبان آنها که آریائی و شبیه پهلوی و فارسی باستان است دال بر آنستکه نظریه عرب بودن آنها را باید مردود و آنها را غیر عرب دانست^۱ . از طرف دیگر پاتینگر Pottinger

۱ . دکتر بلیو در (تحقیق درباره نژاد شناسی افغانستان مورخ ۱۸۹۱) بلوچها را با بالچا Balaecha قبیله چوهان راجپوت که در اصل ساکن ناحیه نوشکی بودند یکسان میدانند . قبیله که یاسامی مختلف از قبیل کروش و کریش و بقیه پساورقی در صفحه بعد

پساورقی صفحه ۱۰۴

۲ . مهمترین منبع تاریخ اولیه و ساکنین سیستان مقاله رالینسون تحت عنوان (یادداشتهای سیستان) میباشد که در نشریه انجمن پادشاهی جغرافیائی (جلد ۶۳ - ص ۲۷۲-۲۹۴ مورخ ۱۸۷۳) چاپ شده است . همچنین رجوع شود بشرح مختصر و عالی بقلم دکتر بلیو Dr. Bellew تحت عنوان (از سند تا دجله) ص ۲۴۸ - ۲۶۲ و (تحقیق در نژاد شناسی افغانستان) مورخ ۱۸۹۱ . ساکنین عمده فعلی سیستان ایران عبارتند از سیستانیها که در میان قبایل مختلف ناحیه حالت پردگی و فرمانبرداری دارند . این قبایل عبارتند از کیانی ها که خود را از اولاد سلسله کیانی کوروش میدانند . و کردگالی ها که طایفه ای از کردهای کردستانند، که باین ناحیه مهاجرت کرده و سلسله ملک کردگور را تشکیل دادند . ۱۲۴۵ - ۱۳۸۳ میلادی؛ و عناصر ایرانی مانند تاجیکها و بلوچها که قبایل عمده ساکن سیستان آنها سربندی و شاهرگی میباشند . سربندیها را تیمور به همدان انتقال داد ولی نادرشاه آنها را برگردانید - رجوع شود به کرزن (a) ۱۸۹۲ - جلد اول - ص ۳۷۹ - ۵۹۱ و ۶۱۲

آنها را از نژاد ترکمن یا ترک سلجوق میداند . اگرچه از لحاظ تعداد مهمترین قبیله بلوچستان هستند از حیث تفوق سیاسی و اخلاقی از قبائل کوچکتر کسرد و نوشیروانی عقب‌ترند . نوشیروانیها ادعا دارند که از اولاد نوشیروان پادشاه ساسانی هستند ولی در واقع نام آنها از ناحیه نزدیک اصفهان که از آنجا به بلوچستان مهاجرت کردند گرفته شده است . در حالیکه مثلاً در دشتیاری قومی وجود دارد که از نژاد هندو هستند و اجداد آنها بدون آنکه خود آنها اطلاع داشته باشند از سند آمده‌اند و زبان آنها شامل کلمات هندی است . در تمام این ناحیه عدد زیادی هستند که با عناصر افریقائی مخلوطند و علت آن ورود عدد قابل ملاحظه‌ای برده و غلام از مسقط و زنگبار است . يك فرد بلوچی معمولی... با اندازه افغان وحشتناك و قوی نیست ولی مانند افغانها موی سیاه بلند مجعد دارد که با روغن آنرا چرب میکنند. در بعضی قسمتهای این ناحیه بلوچها در حال عقب ماندگی عجیب که دست کمی از حال وحشیگری به‌وی ندارد زندگی میکنند... از نظر سیاسی دو احساس قوی دارند یکی تمایل شدید با استقلال‌طلبی و دیگری نفرت و انزجار ناگفته از ایرانیها که آنها را قاجار که نام سلسله فعلی ایران است مینامند .

کرزن (۱۸۹۲ a - جلد ۲ - ص ۲۶۰) از يك منبع ایرانی نقل کرده و میگوید که جمعیت بلوچستان ایران در حدود ۲۵۰ هزار نفر است که بعقیده او تخمین نسبتاً صحیحی است.

کرزن (۱۸۹۲ a - جلد ۲ - ص ۲۶۲-۲۶۳) میگوید سروان جنینگز Jennings در سرحد ، در شمال بلوچستان را ، ساکن از قبائل بلوچی و کسرد و بقیه پاورقی صفحه قبل

قوریش و قریش نامیده شده‌اند و در حوالی سند پراکنده‌اند همان قبیله راجپوت شامی کروش یا کروج یا کرش هستند . وقتی این قبایل بدین اسلام مشرف شدند نام خود را به قریش تبدیل کردند ، خود را از نژاد عرب دانستند تا حقیقت را پنهان دارند . بنا بر این بلیو بلوچها را از راجپوت‌های هندوستان میداند و زبان آنها را زبان هندی مخلوط بفارسی میخواند . رندها Rinds که شعبه‌ای از نژاد بلوچ شناخته میشوند در حقیقت از قبیله‌ای هستند که بلوچها یکی از شعبات آن میباشند و نام آنها از رن یا رون کوچ مشتق است که همان آریانای سنسکریته ، بمعنی بیابان است .

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۰۷

براهوئی یافت و جمعیت آنرا ۱۳۵۰۰ خانوار گفت^۱ که همه سنی بودند ... سرحد تعداد زیادی گوسفند و بز بوجود می‌آورد و در آنجا مقادیر زیادی درخت گز و علف ترنجبین یا خارشتر و انغوزه می‌روید مرکز عمده آن دشت است که قریه بزرگی است که ساکنین آن کرد هستند.

بعقیده کرزن (۱۸۹۲a - جلد ۲ - ص ۲۴۰-۲۴۱) جمعیت یزد که از قرار معلوم در اوایل قرن صد هزار نفر بود و در دهه ۱۸۶۰-۱۸۷۰ به ۴۰ هزار نفر تقلیل یافت اکنون اگر حوالی شهر بحساب گذاشته شود رو باز دیاد گذاشته و برقم اوایل قرن رسیده است جمعیت خود شهر بین ۷۰ تا ۸۰ هزار نفر تخمین زده میشود . این جمعیت شامل عناصر مختلف است . جمعیت یهودی شهر به دو هزار نفر تخمین زده میشود (یهودیها مجبورند وصله ای جلوی کت خود قرار دهند و بوسیله این علامت مشخص میشوند). عده ای هندو در شهر وجود دارند که به تجارت مشغولند و عده آنان کم و زیاد میشود (سرف - اشمیت در ۱۸۶۶ هفده نفر و در ۱۸۷۱ پنج نفر هندو یافت) و نیز عده نسبتاً زیادی گبر یا پارسی وجود دارد... تعداد آنها را بروایات مختلف بین ۳۵۰۰ تا ۷۰۰۰ نفر در دوره های مختلف قرن تخمین زده اند و ساکنین شهر و نواحی روستائی و جمعیت کل هر دو به تناوب جزء جمعیت شهر محسوب شده است.^۲ در داخل شهر پارسیها یازردشتیان دارای مدارس مخصوص بخود و موبد موبدان و رئیس غیر مذهبی و چهار آتشکده هستند که در اختفا و خانه های خصوصی خود شعله جاویدان را زنده نگاه میدارند^۳ و چندین برج خاموشان یا قرارگاه مردگان در تپه های مجاور دارند.

در مورد خراسان کرزن میگوید (۱۸۹۲a جلد ۱ - ص ۱۷۹) جمعیت این ایالت مانند خصوصیات طبیعی آن مختلف و متنوع است. امواج متوالی حملات اقوام مختلف

۱ . این رقم البته اشتباه است . از طرف دیگر تخمین میرزا مهدی خان ۱۴۲۵ خانوار است.

۲ . در ۱۸۷۹ ژنرال شیندلر جمعیت پارسی شهر را ۱۲۴۰ نفر و ۲۶ دهات اطراف را ۵۲۴۰ نفر یافت که جمعاً ۶۴۸۰ نفر میشوند - رجوع شود به « پارسی های ایران » در Zeit. d. M.G. مورخ ۱۸۸۲ .

۳ . این اشاره ایست به « آتشکده جاویدان یزد » که در نوشته مور Mooie دیده میشود .

مشاهده میکنیم که از لحاظ نژاد و مذهب متعلق بقبائل چهار ایملک یا قبائل سرگردان مرزاقنان میباشد و اینها جمشیدیها و هزارهها هستند. جمشیدیها در اصل ایرانی هستند ولی قسمت عمده آنان سالها پیش خاک ایران را ترک کرده و در افغانستان سکنی گزیدند. بقیه بعد از محاصره هرات در سال ۱۸۵۷ مراجعت داده شده و در خانه گشانزدیک مشهد مستقر گردیدند و مقرر گردید تعدادی سر یازبه قشون ایران بدهند... اینها از نژاد ایرانی هستند و بزبان فارسی تکلم میکنند... ولی هزارهها از نژاد ایرانی نیستند و از قامیل تورانیانند و قیافه منولی آنها و چشمان کج و ریش کوسه آنها دال بر این مطلب است. بعضی از آنها در حوالی مشهد سکونت دارند ولی اکثر آنها در ناحیه جنوبی تر در محسن آباد در ناحیه باخزر زندگی میکنند. از خصوصیات جالب توجه آنان اینکه اگر چه از حیث خون و مذهب با ایرانیان فرق دارند زبان آنها فارسی است مذهب آنها سنی است. . .

در کلات نساوری که در ۸۰ کیلومتری شمال مشهد است بعقیده کرزن (۱۸۹۲a - جلد ۱ - ص ۱۳۹) ساکنین آن ترک هستند که بقبایل جلایر و بنجنت تعلق دارند و تعداد کمی عرب و کرد نیز در میان آنها دیده میشود. تعداد کل آنها از ۱۰۰۰ متجاوز نیست و در دو قریه که در دره که جویباری در آن جاری است و از کلات میگذرد و درشش دهکده کوچک پرفراز تپه زندگی میکنند.

طبق نظر کرزن (۱۸۹۲a - جلد ۱ - ص ۳۹۲) طایفه قاجار^۲ در ناحیه استرآباد مسکن دارند و آنها قومی هستند که اصل و منشاء خود را از جفت پسر نوح میدانند. حتی اگر صحت این ادعا را مورد تردید بدانیم نمیتوان انکار

۱. «چهار ایملک چنانکه از نام آن پیداست در اصل از چهار قبیله جمشیدی و

فیروز کوهی و تیموری و تیمونی متشکل بود بعداً دو قبیله دیگر یعنی هزاره و کپچک با آنها اضافه شد. قبائل فیروز کوهی و تیمونی و کپچک که دونای اول گفته میشود از نژاد ایرانی هستند اکنون در ایران وجود ندارند ولی افراد چهار شنبه دیگر پیدا میشوند. طبقه بندی دکتر بلیوفرق دارد. او چهار ایملک اصلی را متشکل از تیموری و تیمونی و داهی و سوری میدانند و جمشیدی و فیروز کوهی را از شعبات تیموری بحساب میآورد و هزاره را مترادف با داهی میدانند.

۲. (سلسله قاجار) ترجمه از نسخه خطی فارسی توسط سرهارفورد جونز

بریجز Sir Harford Jones Brydges مورخ ۱۸۳۳. مقایسه شود با شرح بقلم

موریه در نشریه انجمن پادشاهی جغرافیائی جلد ۷ - ص ۲۳۱.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۱۱

کرد که در طی ۷۰۰ سال از قاجارها در تاریخ نام برده شده است .
یکی از رؤسای این قبیله بعنوان عامل اولادچنگیزخان بر ناحیه وسیعی
ازری گرفته تا رود جیحون حکومت میکرده گفته شده است که تیمور آنها را به
سوریه تبعید کرد ولی بعداً آنها را مجبور به مراجعت نمود . قبائل قاجار بعدها
بطرفداری سلاطین صفوی برخاستند و در گرفتن تاج و تخت با آنها کمک کردند و
در عوض جزو قزلباشها در آمدند . بیک روایت مادر شاه اسمعیل از قاجار
بود .^۱

رو بمغرب که حرکت کنیم به طهران پایتخت کشور میرسیم که بعقیده کرزن
(۱۸۹۲a - جلد ۱ - ص ۳۳۳) جمعیت آن بین ۱۷۵۰۰۰۰ تا ۲۲۰۰۰۰۰ تخمین
زده میشود . وی میگوید در بین آنها ۴،۰۰۰ یهودی و یک هزار ارمنی وجود
دارد.

در سمت شمال ایالات ساحلی مازندران^۲ و گیلان^۳ قرار دارد و این
دو ایالت محل سکونت بعضی از جالب توجه ترین مردم ایران است . احتمال
میرود که در دهکده های کوچک این ایالات حتی در حال حاضر باقیمانده مهاجرین
دوره باستان که از آسیای مرکزی آمدند وجود داشته باشد . کرزن (۱۸۹۲a - جلد
۱ - ص ۳۶۴) جمعیت این دو ایالت را بین ۱۵۰،۰۰۰ تا ۲۵۰،۰۰۰ میداند
و میگوید فریزر Fraser ساکنین این ناحیه را مردمانی «قوی هیکل و خوش اندام
توصیف کرده و کودکان آنها را مخصوصاً زیبا میداند . از بین دو قوم مازندرانیهاتیره
تر و سیاه ترند ... مازندرانیهها را معمولاً کم هوش و کند ذهن دانسته اند... گفته
میشود که اهالی بومی این ناحیه از نژاد مادهای باستانی هستند و لهجه فارسی

۱ - مستر واتسون در کتاب تاریخ ایران این عقیده را اظهار میدارد ولی من
همیشه اینطور شنیده ام که مادر شاه اسمعیل مارتا دختر ازون حسن رئیس قبیله آق قوینلو
وزن مسیحی وی دسپوینا Despoina دختر کالویو هانس امپراطور طرابوزان بود .
۲ - کلمه مازندران مشتق است از ماز که بزبان پهلوی بمعنی کوهستان است
و اندرون یعنی ناحیه گود بین کوه و دریا (رجوع شود به کرزن - ۱۸۹۲a - جلد ۱ -
ص ۳۵۴-۳۵۵) .

۳ - مارکوپولو (فصل چهارم) دریای خزر را Mer de Gheluchelan
(یعنی گل یا گلان) نامید کرزن . (کرزن - ۱۸۹۲a - جلد ۱ - ص ۳۵۵) .

آنها در هر ایالت کمی با هم قریب دارد و يك لهجهٔ سومی که بیش از دو لهجهٔ دیگر دارای کلمات پهلوی است و در ارتعاشات طالش بآن تکلم میشود .
 قطعات منتخبه از کورزن که به ترتیب جغرافیائی قرار داده شده تا بیشتر مورد استفاده مردم شناسان طبیعی قرار گیرد در اینجا خاتمه می یابد. فهرست اعلام فصل سوم (ص ۶۰۱-۶۵۱) خواننده را دریافتن اشارات به نواحی و قبائل مختلف کمک خواهد کرد .

۱۸۹۴ - ن. پ. دانیلو N. P. Danilov مدت پنج سال بعنوان پزشک سفارت کبری روس در ایران بسر برد . قطعاتی از گزارش مفصل و جالب توجه وی نقل میشود که دارای اطلاعات مردم شناسی و اندازه گیری جمجمهٔ انسانی است که اغلب از سربازان گرفته است . متن گزارش وی که از کتابخانهٔ موزه پیبادی دانشگاه هاروارد بامانت گرفته شد توسط ریملسکی کورسا کف برای منتخبات مربوط باین کتاب ترجمه و تلخیص شده است .

دانیلو (ستون ۱۰-۱۹ و ۲۶-۲۸) در بدو امر متذکر میشود که در ازمنهٔ ماقبل تاریخ آریانیها در نقاط مختلف ایران با مردمانی روبرو شدند که از لحاظ خصوصیات جسمانی با آنها فرق داشتند. مثلا در ناحیهٔ جنوبی ایران پوست تیره و لب کلفت تر و موی مجعدتر از مردمان ناحیهٔ شمالی داشتند . در دوره های بعد آریائیها با مردمان نژاد سامی مانند آسوریها و عربها و یهودیها و با مردمان ساکن آسیای صغیر و یونان و همچنین با افراد قبائل ترك و مغول مخلوط شدند .

بملاوه بدون شك محیط در خصوصیات جسمانی آنان اثر خود را باقی گذاشت . در موارد بسیار اختلافات زبان و آداب و رسوم و مذهب با اختلافات جسمانی و مردم شناسی ارتباط ندارد . دانیلو دادن صورت و فهرست همهٔ قبائل بادیه نشین را زائد دانسته و بشرح طبقات عمده اکتفا میکند .

ساکنین آذربایجان بزراعت و گل کاری و حشم دارای اشتغال دارند . مردمانی هستند قوی بنیه و بلند قد دارای چشم سیاه و موی مشکی و بلهجهٔ ترکی آذربایجانی تکلم میکنند و بهمین جهت آنها را تاتارهای آذربایجانی خوانده اند، ولی با تاتارهای آسیائی شباهت زیادی ندارند و حتی میتوان گفت که نوع جسمانی

۱ - در قرن دهم میلادی الاستحری نوشت : در طبرستان لهجهٔ مخصوصی

دارند که نه فارسی و نه عربی است و در بعضی نقاط دیلم زبان آنها قابل فهم نیست.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۱۳

خالصتر و متحدالشکلتراز سایر قبایل دارند و این خصوصیات را پیش از دیگران حفظ کرده اند . مذهب آنها شیعه است .

ایالت خمسه محل سکونت قبائلی است که دارای خصوصیات معمولی ایرانی میباشند و همچنین قبائل نیمه بادیه نشین که دارای بعضی صفات و خصوصیات منول هستند که در عرض صورت و عرض پره بینی دیده میشود و عرض سر آنها با مقایسه با طول آن زیادتر است . دانیلو فقط عدد کمی از افراد قبایل بابلی را اندازه گیری کرده است .

مردم طالش که در ناحیه ساحلی دریای خزر زندگی میکنند به لهجه ایرانی تکلم مینمایند . بین گیلانیها و مازندرانیها از لحاظ زبان و خصوصیات جسمانی اختلاف زیادی وجود ندارد . قد آنها متوسط و رنگه مو و چشم آنها روشن تر از ساکنین فلات ایران است . از خصوصیات دیگر آنها رنگه پریدگی و تنبلی است که شاید در اثر زندگی در نواحی ناسالم با اطلاق و مزارع برنج آن ناحیه است . در ناحیه کوهستانی مازندران دو نوع مردم بومی وجود دارد . یکی قوی و دارای موی ناصاف و دیگری باریک و دارای صورت لاغر و بینی منحنی و چانه نوک تیز و موی فروان و چشم سیاه . باید خاطر نشان کرد که در این ناحیه در ادوار مختلف مردمان از نژاد یهود و ارمنی و کرد و افغان ساکن بوده اند . علاوه بر بعضی قبایل بادیه نشین گروه اصلی ساکن خراسان تاجیک هستند که شاخص سر آنها با شاخص سر ایرانیان کاملاً فرق دارد زیرا نوع سر آنها کوتاه و پهن است و از این حیث بیشتر شبیه ارمنه و یهودیها و آسوریها و منولها میباشد .

ایلات یا قبایل بادیه نشین بین جمعیت اسکان یافته ایران پخش هستند . کردها را که در ایالت کرمانشاه و کردستان ساکنند باید بعلمت تشابه زبان و شکل سر از ایرانیان دانست . کردهای مرکز ایران از لحاظ نخوت و سر بلندی و بینی عقابی و گونه برجسته با سایر قبایل فرق دارند و نماینده دوره تحول بین بادیه نشینی و شهر نشینی میباشد .

تا آنجائیکه میتوان از مشاهده تعداد کمی از افراد لر قضاوت کرد مذهب و نوع خصوصیات جسمانی مبرسانند که لرها از خالصترین قبائل ایرانی میباشد . بختیاری ها که نژاد مخلوطی هستند سر کوتاه دارند و از این حیث بعد از تاجیکها واقع میشوند . شوشیها که نیمه سیاه هستند در ناحیه شمال غربی شیراز سکنی دارند .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۱۵

شماره	تعداد افراد
۲۳ + ۳۳ ، ۳۳ ، ۴۰ ، ۴۵	۸۲
۴۶ + ۴۷ ، ۴۷	۳۴
۳۳ + ۴۷ ، ۴۶	۶
۲۳ ، ۵۴	۲۳
۴۴	۱
۳۹	۱
جمع	۱۴۷

مشاهدات مزبور در قسمت‌های پوشیده بدن بعمل آمد و قسمت‌های باز و در معرض آفتاب قدری تیره تر است. تا آنجا که ممکن بود شماره‌ها به ترتیب گروه داده شده است.

رنگ حقیقی موی سر و ریش فقط در مورد ۵۴ نفر قابل تشخیص بود زیرا اغلب افراد موی خود را با حنا رنگ میکنند بجز یک استثنا موی سر سیاه بود و بین شماره ۴۳ و شماره ۴۸ قرار میگرفت و اکثریت بطبیقه اخیر تعلق داشتند. پنج نفر دارای موی سر از طبقه ۴۳ بودند که کمی متمایل بقرمز بود. یک فرد اشتها ردی دارای موی سر شماره ۴۳ و ریش قرمز رنگ شماره ۴۴ بود. افراد دارای موی بور بندرت دیده شد و فقط یک زال دیده شد که اهالی محل با احترام با او رفتار میکردند.

در مورد مقدار مو ۶۹/۱ درصد موی بدنشان زیاد بود. در بین افراد کمتر از سی سال مقدار مو از حد متوسط کمتر بود و موی سفید بندرت قبل از این سال ظاهر میشد. روی بازو و ساق پا مقدار مو کم بود.

شرح پاورقی صفحه قبل

۱ - بموجب «اندازه گیری مردم شناسی» بقلم هر دلیسکا A. Hrdlicka یاد داشت صفحه ۵۹ مقیاس بروکا Broca برای مقایسه رنگ پوست برای اولین بار در مقاله تحت عنوان «دستورهای کلی برای تحقیقات مردم شناسی» (نشریه انجمن مردم شناسی - پاریس - مورخ ۱۸۶۴ - جلد ۲ - چاپ دوم) چاپ شد و بعداً بمقیاس بزرگتر در «دستورات برای جمع آوری اطلاعات و نمونه‌های مردم شناسی طبیعی» در نشریه موزه تاریخ طبیعی آمریکا شماره ۳۹ واشنگتن مورخ ۱۹۰۴ تجدید چاپ گردید.

مقدار مو	تعداد افراد	درصد
کمتر از متوسط	۴۷	۳۰/۹
متوسط	۹۸	۶۴/۵
زیاد	۷	۴/۶
جمع	۱۵۲	۱۰۰

طبق مشاهدات وی کرد ها (۸۴/۲ درصد) و مزلقانیها (۸۱/۸ درصد) پرموتر از همه و ایرانیان (۶۰/۹ درصد) کم موتر از همه بودند .

موی ریش را فقط بعد از سی سالگی میشد متوسط محسوب داشت. معمولاً در سن ۵۰ سالگی افراد بومی ریش بلند پیدا میگردند. مقدار ریش بطریق زیر ثبت شده است: بدون ریش (۲۱/۱ درصد) کمتر از متوسط تا متوسط (۲۳/۹ درصد) و زیاد (۵۵ درصد) . سبیل هم در معمولاً اصلاح میگردند اطفال بتدرت موی سر خود را اصلاح مینمودند و بزرگسالان سر خود را بجز کنار سر که آنرا زلف می نامند میتراشیدند و جوانان بزلف خود توجه مخصوص مبذول میداشتند. این قسمت زلف تا حدی شبیه زلف یهودیان ولی کوتاهتر است .

در اکثر افراد (۸۷/۵ درصد) موی سر موجود در ۱۰/۴ درصد صاف و فقط در ۲/۱ درصد مجعد است و این خصوصیت در بین آذربایجانیها و اشتهاردیها دیده نمیشود . جدول زیر شکل موی از لحاظ سه طبقه بندی فوق نشان میدهد .

گروه	صاف	موجدار	مجعد
آذربایجانی	۲۰/۶	۷۹/۴ درصد	...
اشتهاردی	...	۱۰۰ درصد	...
کرد	...	۹۴/۷ درصد	۵/۳ درصد
مزلقانی	۱۰ درصد	۸۵ درصد	۵/۳ درصد
ایرانی	۱۴/۶ درصد	۸۲/۹ درصد	۲/۵ درصد

در رنگ چشم بیش از رنگ مو تنوع وجود دارد . دانیلو افراد دارای چشم آبی روشن یا تیره مشاهده نکرد و در اغلب موارد (۹۴/۷ درصد) چشم دارای انواع مختلف رنگ قهوه‌ای بود . در مورد ۷۹/۵ درصد افراد رنگ چشم بمقیاس بروکا Broca شماره ۱ یا شماره ۲ بود و ۱۳/۲ درصد چشم قهوه‌ای روشن و ۲- درصد (۲ نفر) چشم خاکستری رنگ و ۳/۳ درصد چشم متمایل بسبز و یک نفر

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۱۲

(۰/۷ درصد) چشم سبز داشت. در بین ۱/۳ درصد افراد دارای چشم قهوه‌ای، دایره تاریکتری مشاهده میشد.

کلفتی لب بطریق زیر ثبت شده است: کمتر از متوسط (۱۳/۲ درصد)، متوسط (۵۷/۹ درصد) و کلفت (۲۸/۹ درصد) و از لحاظ گروه‌های مختلف در جدول زیر نمایانده میشود.

گروه	کمتر از متوسط	متوسط	کلفت
آذربایجانی	۲۳/۵ درصد	۵۲ درصد	۲۳/۵ درصد
ایرانی	۶/۵	۵۲/۲	۴۱/۳
کرد	۵/۳	۶۸/۴	۲۶/۳
اشتهاردی *	۱۲/۹	۶۸/۴	۲۲/۶
مزلقانی	۱۸/۲	۵۹/۱	۲۲/۷

* جمع این درصد ۱۰۳/۹ میشود.

دندان *

گروه	اندازه			وضع		بمبستگی	
	بزرگ	متوسط	کوچک	خوب	متوسط	له‌تالیه	ریادتر
	%	%	%	%	%	%	%
کرد	۵/۶	۷۲/۲	۲۳/۲	۴۷/۴	۳۶/۸	۷۷/۸	۲۲/۳
آذربایجانی	۲۳/۵	۵۸/۸	۱۷/۶	۵۸/۸	۲۳/۵	۷۹/۴	۲۰/۶
اشتهاردی	۱۶/۱	۵۴/۸	۲۹/۰	۵۸/۱۱	۲۲/۶	۸۳/۹	۱۶/۱
مزلقانی	۱۸/۲	۴۰/۹	۴۰/۹	۳۱/۸	۴۰/۹	۸۶/۴	۱۳/۶
ایرانی	۳۱/۱	۶۶/۷	۱/۲	۶۷/۴	۱۷/۴	۹۱/۱	۸/۹
جمع گروه‌ها	۲۹/۳	۵۹/۳	۱۶/۳	۵۵/۹	۲۵/۷	۸۴/۷	۱۵/۳

* چون دانیلو در هر طبقه تعداد افراد را ذکر کرده برای مطابقت با سایر جدول‌ها ارقام درصد محاسبه گردید.

مشاهدات آشکار کرد که ۲۱/۳ درصد افراد دندان درشت و ۵۹/۳ درصد دندان متوسط و ۱۹/۳ درصد دندان ریز داشتند. دندانهای ایرانیها از همه درشت‌تر و دندانهای مزلقانیها از همه ریزتر بود در بین مزلقانیها فاصله بین دندانها نیز زیاد است. وضع دندان در ۵۵/۹ درصد افراد خوب و در ۲۵/۷ درصد متوسط و در ۱۸/۴ درصد معیوب و کرم خورده است. علت عمده خرابی دندان ایرانیان بیماری فساد خون میباشد که احتمال میرود در اثر زندگی در نقطه مر تفعتر از سطح دریا حادث شود. در

آذربایجان

قله

سکرد

درصد	جمع	پایتخت	خانق	دائره	درصد	جمع	پایتخت	خانق	دائره	انبار
.....	۱۳۲-۱۳۰
.....	۱۴۵-۱۳۳
.....	۱۴۸-۱۴۶
.....	۱۵۱-۱۴۹
.....	۱۵۴-۱۵۲
.....	۱۵۷-۱۵۵
.....	۱۶۰-۱۵۸
.....	۱۶۳-۱۶۱
.....	۱۶۶-۱۶۴
.....	۱۶۹-۱۶۷
.....	۱۷۲-۱۷۰
.....	۱۷۵-۱۷۳
.....	۱۷۸-۱۷۶
.....	۱۸۱-۱۷۹
.....	۱۸۴-۱۸۲
.....	۱۸۷-۱۸۵
.....	۱۹۰-۱۸۸
.....	۱۹۳-۱۹۱

جمع
 میانگین
 حد اکثر
 حد اقل
 تغییر

مورد بهم پیوستگی یا گاز دندان $۸۴/۷$ در صلبه تالیه و $۱۵/۳$ در صد کمی شدیدتر است. در هیچ مورد بهم پیوستگی مغرط دیده نشد. ^۱

در مورد چاقی و لاغری، ایرانیها معمولاً در طبقه متوسط قرار میگیرند در حالی که افراد طبقه کارگر و کسانی که در رشته سوار نظام هستند نسبتاً لاغر و حد متوسط کمترینند. افراد چاق و فربه در افراد طبقه متمول بیشتر دیده میشوند.

گروه	کمتر از متوسط %	متوسط %	سنگین %
آذربایجانی	۱۴/۴۷	۷۹/۶۳	۵/۹
اشتهاردی	۱۹/۴۰	۸۰/۶۰	...
کرد	۲۱/۱۰	۷۸/۹۰	...
مزلقانی	۲۷/۳۰	۶۳/۷۰	۹
ایرانی	۳۴/۸۰	۶۵/۲۰	...

در فصل مربوط به قد دانیلو همه اطلاعاتی را که در منابع مختلف بدست آورده بود بکار برده است و نتایجی که بدست آورده بر اساس اندازه گیری ۴۶۳ فرد ایرانی و آذربایجانی و کرد که اشخاص زیر ثبت کرده اند قرار دارد: دانیلو (۱۵۲)، شانتز Chantre (۲۱۵)، پانتیوکف Pantiukhov (۵۱)، ناسونف Nasonov (۱۸)، هوسی Houssay (۲۱)، و فدچنکف Fedchenko (۶). از ستونهای جدولهای صفحات (۱۱۸ - ۱۱۹) که عدد کل افراد هر طبقه را نشان میدهد معلوم میشود که اکثریت مردها در طبقه متوسط قرار گرفته اند و ولی بین دو حد، اختلاف قابل ملاحظه دیده میشود یعنی حد اکثر ۱۹۱ (که آذربایجانی است) و حداقل ۱۴۰ (که يك ایرانی شوشی است). بطور کلی تقلیل از ارقام متوسط به حد منتهی الیه کاملاً طبیعی و عادی است. ولی پخش کلی در مورد حد بالامنظم تر از حد پایین است که در آن بعلت کوتاه بودن قد همه ایرانیان بان اندازه منظم

۱ - علت اینکه تعداد افراد دارای دندانهای لبه به لبه پیوسته آنقدر زیاد است اینست که دانیلو مقیاسی بکار برده است که با مقیاس مورد استعمال حال حاضر فرق زیاد دارد.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۳۱

در مورد ارقام مربوط به شاخص سردانیلو (ستون ۴۵) اطلاعات خود را درباره ۱۵۲ فرد با اطلاعات محققین دیگر تکمیل کرد بطوریکه رویهمرفته در باره ۵۶۱ فرد ارقام مربوطه را جمع آوری کرد.

شاخص سرد											
کرد		آذربایجانی		اشتهاردی		مزلقانی		ایرانی		جمع	
شماره	درصد	شماره	درصد	شماره	درصد	شماره	درصد	شماره	درصد	شماره	درصد
۷۱۱۲-۶۹/۲	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰
۷۳/۳-۷۱/۳	۲	۱۰/۵	۷	۲۰/۶	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۱۳	۸/۶
۷۵/۴-۷۳/۴	۲	۱۰/۵	۹	۲۶/۵	۲	۶/۴	۵	۲۲/۷	۱۱	۲۳/۹	۲۹
۷۷/۵-۷۵/۵	۷	۳۶/۱۸	۶	۱۷/۶	۳	۹/۷	۶	۲۷/۱۳	۱۰	۲۱/۷	۳۲
۷۹/۶-۷۷/۶	۴	۲۱/۱۱	۵	۱۴/۷	۱۱	۳۵/۱۵	۸	۳۶/۴	۸	۱۷/۴	۲۶
۸۱/۷-۷۹/۷	۲	۱۰/۵	۱	۲/۹	۷	۲۲/۱۶	۱	۴/۵	۴	۸/۷	۱۵
۸۳/۸-۸۱/۸	۱	۵/۳	۲	۵/۹	۲	۶/۴	۰۰	۰۰	۰۰	۶/۵	۸
۸۵/۹-۸۳/۹	۰۰	۰۰	۱	۲/۹	۳	۹/۷	۰۰	۰۰	۰۰	۸/۷	۸
۸۸/۱۰-۸۶/۱۰	۰۰	۰۰	۱	۲/۹	۳	۹/۷	۰۰	۰۰	۰۰	۴/۳	۶
۸۹/۱۱-۸۸/۱۱	۱	۵/۳	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۲/۲	۲
جمع	۱۹	۱۰۰	۳۴	۶۹/۹	۳۱	۱۰۰	۲۲	۱۰۰	۴۶	۹۹/۹	۱۵۲

۷۷/۹	۷۸/۴	۷۶/۵	۸۰/۴	۷۶/۰	۷۷/۷	میانگین
۸۹/۰	۸۸/۴	۷۹/۸	۸۷/۸	۸۷/۸	۸۹/۰	حداکثر
۶۹/۲	۶۹/۲	۷۲/۴	۷۵/۰	۶۹/۵	۷۲/۸	حداقل
۱۹/۸	۱۹/۲	۷/۴	۱۲/۸	۱۸/۳	۱۶/۲	تغییر

نویسنده	شاخص سرد	طبقه
—	۷۰/۱	نیمه سردراز (x-۷۵/۰۰)
—	۷۳/۶	گبر
—	—	لر
—	—	سردراز (۷۷/۷۷-۷۵/۰۱)
هووسی	۷۵/۷	ایرانی
پانتیوکف	۷۵/۷	ایرانی
دانیلو	۷۶/۰	آذربایجانی
—	۷۶/۵	مزلقانی
فدچنکف	۷۶/۸	ایرانی

پانتیو کف	۷۷/۶	کرد
دانپلو	۷۷/۷	کرد
شاتر	۷۷/۷	کرد
سرپاندازه متوسط (۷۷/۷۸-۸۰/۰۰)		
شاتر	۷۷/۸	ایرانی
شاتر	۷۸/۱	آذربایجانی
—	۷۸/۱	کرد
—	۷۸/۱	آذربایجانی
—	۷۸/۴	ایرانی
ناسونف	۷۸/۵	کرد
فن ارکرت	۷۹/۴	آذربایجانی
نیمه سر کوتاه (۸۰/۰۱-۸۳/۳۳)		
—	۸۰/۴	اشتهاردی
پانتیو کف	۸۰/۶	آذربایجانی
سر کوتاه (۸۳/۳۴-X)		
دوهوسه	۸۳/۵	ایرانی
دوهوسه	۸۶/۷	کرد
دوهوسه	۸۸/۴	پختیاری

میانگین شاخص سر ۵۶۱ فرد ۷۸/۲ است درحالیکه همین رقم در مورد کردها و آذربایجانیها ۷۸/۱ میباشد.

اکثریت گروه ایرانیها در طبقه سر متوسط می افتند ولی تمایل زیادتری به سردرازی دارند تا بسر کوتاه. از جمع کل این گروه یعنی ۵۶۱ نفر فقط ۱۴۴ نفر یا ۲۵/۷ درصد نیمه سر کوتاه یا سر کوتاه هستند درحالیکه ۲۷۲ نفر یا ۴۸/۵ درصد سردراز یا نیمه سردراز هستند.

مطالعه و دقت در گروههای مختلف نشان میدهد که در میان طبقات سر-دراز تنوع و اختلاف کمتر است و در میان طبقات سر کوتاه عکس آن مشاهده میشود و بطور خلاصه میتوان گفت:

۱- همه قبائل که جمجمه آنها اندازه گیری شده در گروه افراد سر-

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۲۳

متوسط ۱ قرار میگیرند و علت آن اختلاط با عناصر سر کوتاه میباشد .
 ۲ - قبائل دور دست و مجزاکه با سایر عناصر مخلوط نشده یا کمتر مخلوط شده اند کم و بیش نوع سردراز خود را حفظ کرده اند .
 ۳ - منظم بودن و حدود گروههای سردراز در مقابل گروههای سر کوتاه نشانه آنست که نوع اساسی شکل سر در میان جمعیت ایران سردراز است و عناصر سر کوتاه در نتیجه اختلاط با کسانیکه بعداً با مردم ایران تماس پیدا کردند بوجود آمده است . جمعیت و مردم اصلی ایران تا حدودی بعنوان موجودیت جداگانه مردم شناسی باقیمانده ولی اختلافات نژادی آنها از بین رفته است .
 همه افرادی که اندازه گیری شدند (ستون ۵۹) دارای قطر پیشانی بحد اقل بودند که میانگین آن ۱۰۵ (بین ۹۰-۱۲۰) باشد .

اندازه	شماره	شماره %	آذربایجانی		اشتهاردی		مزنطانی		ایرانی		جمع
			شماره %	شماره %	شماره %	شماره %	شماره %	شماره %			
۹۰ - ۹۲	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰/۷
۹۳ - ۹۵	۱	۵/۳	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰/۷
۹۶ - ۹۸	۱	۵/۳	۲	۵/۹	۱	۳/۲	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۲/۷
۹۹ - ۱۰۱	۲	۱۰/۵	۱	۲/۹	۵	۱۶/۱	۳	۱۳/۶	۶	۱۳/۱	۱۱/۲
۱۰۲ - ۱۰۴	۵	۲۶/۳	۱۲	۳۵/۳	۱۲	۳۸/۷	۸	۲۶/۳	۱۴	۲۸/۳	۲۲/۹
۱۰۵ - ۱۰۷	۶	۳۱/۵	۶	۱۷/۷	۱۱	۳۵/۶	۴	۱۸/۲	۱۲	۲۶/۱	۳۵/۷
۱۰۸ - ۱۱۰	۳	۲۱/۱	۹	۲۶/۵	۱	۳/۲	۳	۱۳/۶	۱۱	۲۳/۹	۱۸/۴
۱۱۱ - ۱۱۳	۰۰	۰۰	۱	۲/۹	۰۰	۰۰	۱	۵/۶	۳	۶/۵	۳/۲
۱۱۴ - ۱۱۶	۰۰	۰	۲	۵/۹	۱	۳/۲	۲	۹/۱	۰۰	۰۰	۳/۲
۱۱۷ - ۱۲۰	۰۰	۰۰	۱	۲/۹	۰۰	۰۰	۱	۵/۶	۰۰	۰۰	۱/۳
میانگین	۱۹	۱۰۰	۳۲	۱۰۰	۳۱	۱۰۰	۲۲	۱۰۰	۴۶	۱۰۰	۱۰۰
میانگین	۱۰۲	۱۰۶	۱۰۶	۱۰۴	۱۰۶	۱۰۴	۱۰۶	۱۰۶	۱۰۳	۱۰۵	۱۰۵
میانگین	۱۱۰	۱۲۰	۱۱۲	۱۱۲	۱۲۰	۱۱۲	۱۱۲	۱۱۲	۱۱۲	۱۱۲	۱۲۰
میانگین	۹۵	۹۷	۹۶	۹۶	۹۷	۹۶	۹۹	۹۹	۹۰	۹۰	۹۰
میانگین	۱۵	۲۳	۱۸	۱۸	۲۳	۱۸	۱۸	۱۸	۱۲	۱۲	۳۰

اکثریت یا ۵۸/۶ درصد در بین ریف ۱۰۲-۱۰۷ قرار میگیرند و تعداد افراد بتدریج و بطور منظم در هر دو نهایت روبه تقلیل میرود . فدنکف در مورد ۶ ایرانی ارقام زیر را بدست آورد . میانگین ۱۰۷ (اندازه بین ۱۰۲-۱۰۹) . هوسی برای حداقل قطر پیشانی افراد ریز ارقام عجیبی ذکر میکنند . ۵ لر (۵۷) ۲ عجمی (۷۵) ۳ بختیاری (۷۶) و ۱۱ شوشی (۶۰) . باشکال میتوان فهمید که

۱ - این مطلب با ارقام جدول صفحه گذشته مطابقت ندارد .

چگونه ارقام باین کمی در مورد افراد عادی بزرگسال بدست آورده است
در مورد عرض استخوان گونه‌ها جدول زیر را از دانیلو نقل میکنیم (ستون ۹۳)

عرض استخوان گونه

آذربایجانی	کرد	آذربایجانی	اشتهاردی	مزلقانی	ایرانی	جمع
شماره %	شماره %	شماره %	شماره %	شماره %	شماره %	شماره %
—	—	—	—	—	۶/۵	۲/۷
—	۵/۶	—	—	۴/۵	۲	۲/۰
۶/۵	—	—	—	—	—	۱/۱
۹/۷	۵/۶	۱	۱۲/۹	۱/۵	۴	۸/۸
۹/۷	۲۷/۷	۲	۲۲/۳	۲	۱۳	۲۵/۷
۱۹/۴	۲۲/۲	۴	۱۶/۲	۸	۱۳	۱۸/۲
۲۹/۰	۳۲/۳	۶	۲۹/۰	۹	۲۵	۲۳/۶
۲۲/۵	—	۲	۲/۲	۲	۱۰/۹	۱۰/۲
—	۵/۶	۱	۲/۲	۲	۴/۳	۴/۷
۲/۲	—	۱	۲/۲	۲	—	۲/۷
۳۱	۱۸	۳۱	۳۱	۲۲	۱۰۰	۱۰۰

میانگین ۱۳۸ بود با حداکثر ۱۵۱ (اشتهاردی) و حداقل ۱۲۲ (ایرانی).
اکثریت افراد یا ۶۷/۶ درصد آنها در طبقه متوسط واقع میشوند یعنی بین ۱۳۴-
۱۴۲. در حالیکه تقلیل در هر دو حد آشکار است بطور نا منظم صورت میگیرد و
این مطلب نشانه اختلاط نوع افراد دارای صورت پهن و صورت باریک میباشد.
دانیلو اندازه گیریهای خود را مخصوصاً میانگین کلی ایرانیان را با میانگین
جدول ایوانوسکی که قبائل مختلف کلموک را بعنوان نمونه نوع منولی اندازه گیری
کرده مقایسه میکند و باین نتیجه میرسد که میانگین افسراد کلموک یعنی ۱۵۸
تقریباً ۲۰ میلیمتر زیادتر از ارقام وی میباشد.

نام قوم	شماره	عرض صورت با استخوان گونه ها	نویسنده
ایرانی	۱۰	۱۳۸	
آذربایجانی	۱۰	۱۴۲	پانتیوگف
کرد	۷	۱۴۰	
ایرانی	۶	۱۲۷	فد چنکف

اشارات تاریخی در باره مردم ایران - ۱۳۵

دانیلو میگوید تفاوت قابل ملاحظه‌ای که در عرض صورت شش ایرانی که از طرف قد چنگف اندازه گیری شده با ارقام فوق ممکن است در اثر اختلاف طریقه اندازه گیری باشد .

اندازه	کرد		آذربایجانی		اشهرادی		مزلقانی		ایرانی		جمع	
	شماره	%	شماره	%	شماره	%	شماره	%	شماره	%		
۸۵ - ۸۸	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۲	۶/۵	۰۰	۰۰	۲	۴/۴	۴	۲/۶
۸۹ - ۹۲	۲	۱۰/۴	۱	۲/۹	۲	۶/۵	۰۰	۰۰	۲	۴/۴	۷	۴/۶
۹۳ - ۹۶	۵	۲۶/۳	۶	۹۷/۷	۵	۱۶/۱	۴	۱۸/۲	۱۱	۲۳/۹	۳۱	۲۰/۴
۹۷ - ۱۰۰	۴	۲۱/۱	۳	۸/۸	۵	۱۶/۱	۳	۱۳/۶	۶	۱۳/۰	۲۱	۱۳/۸
۱۰۱ - ۱۰۴	۳	۱۵/۸	۴	۱۱/۸	۵	۱۶/۱	۶	۲۷/۳	۱۰	۲۱/۷	۲۸	۱۸/۴
۱۰۵ - ۱۰۸	۱	۵/۳	۱۲	۳۵/۳	۵	۱۶/۱	۳	۱۳/۶	۷	۱۵/۲	۲۸	۱۸/۴
۱۰۹ - ۱۱۲	۳	۱۵/۸	۳	۸/۸	۵	۱۶/۱	۳	۱۳/۶	۶	۱۳/۰	۲۰	۱۳/۲
۱۱۳ - ۱۱۶	۰۰	۰۰	۵	۱۴/۷	۲	۶/۵	۳	۱۳/۶	۲	۴/۴	۱۲	۷/۹
۱۱۶ - ۱۱۹	۱	۵/۳	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۱	۰/۷
جمع	۱۹	۱۰۰	۳۴	۱۰۰	۳۱	۱۰۰	۲۲	۱۰۰	۴۶	۱۰۰	۱۵۲	۱۰۰
میانگین	۱۰۱/۵		۱۰۴/۳		۱۰۱/۲		۱۰۳/۱		۱۰۱/۰		۱۰۲/۲	
حداکثر	۱۲۲		۱۱۶		۱۱۶		۱۱۳		۱۱۶		۱۲۷	
حداقل	۹۰		۹۰		۸۶		۹۴		۸۵		۸۵	
تفاوت	۳۲		۲۶		۳۰		۱۹		۳۰		۴۲	

مطابق معمول گروه میانگین دارای تعداد زیاد تری از سایر گروهها است .

نام قوم	شماره	عرض چانه	نویسنده
ایرانی	۶	۱۰۷	فدچنگف
ایرانی	۱۰	۱۱۰	پاتیبوکف
کرد	۷	۱۱۱	
آذربایجانی	۱۰	۱۱۴	

دانیلو نتیجه میگیرد (ستون ۱۳۵): مردم ایران از لحاظ قد کمی بلندتر از متوسط (۱۶۸/۸) هستند و این مطلب در نتیجه اندازه گیری از ۶۳ نفر بدست آمده است . سر آنها از نظر اندازه مطلق و از نظر نسبت آن به قد متوسط است و شکل آن بیضی دراز که طول آن از پیشانی تا پشت سر متوسط و عرض آن نسبتاً کم است . میانگین رقم شاخص سر در مورد ۵۶۱ فرد ۷۸/۲ میباشد . افراد دارای سر کوتاه نسبتاً نادرند و اکثریت ایرانیان یا دارای سر متوسط و یا سردراز هستند . پیشانی آنها کوتاه و باریک است . صورت آنها دراز و بیضی شکل و چانه

آنها كوچك و عرض بين دو استخوان گونه كم و باريك است . اندازه بينی آنها متوسط است و قسمت سفلی صورت خوش شكل است .

چشمان آنها كه نزديك بهم قرار دارند درشت و رنگه تنهم چشم تيره و معمولا قهوه‌ای است . موی سر آنها معمولا موجدار و رنگه آن بلوطی یا مشکی است . موی بدن آنها نسبة زیاد است . بطور کلی ایرانیها مردمانی عضلانی و قوی هستند و سینه پهن دارند . كمر باريك دارند و بدن و بازو و پای آنها نسبت به قد آنها نسبة دراز است .

در میان اقوام ديگر كه در نواحی مجاور زندگی میکنند افغانها و كولیهای آسیائی از لحاظ اندازه سر و اعراب و يهودیها از حیث اندازه بازو و پا شبیه ساکنین ایران میباشند .

در بعضی افراد عرض سر و عرض صورت نسبة زیاد است و وقتی با قد کوتاه توأم باشد چنین بنظر میرسد كه آن افراد با عناصر ترك و منولی مخلوطند . از طرف ديگر در نواحی جنوبی ایران افرادی دیده میشوند كه قد آنها از متوسط كمتر و پوست تاريكتر و موی موجدار تر و بينی کوتاهتر و عريضتر دارند و احتمال میرود كه در اثر اختلاط با شوشیها بوجود آمده‌اند كه خود با سیاهپوستان و نیمه سیاهپوستان نسبت داشتند . چون دانيلو فقط ۱۵۲ نفر از افراد قبائل شمالی مملكت را اندازه گیری کرده اظهار میدارد كه مطالب و نتایج حاصله غير کافی است و مشكل است در باره اختلافات بين قبائل مختلف ساكن ایران و تأثیر وضع جغرافیائی و طبیعی محلی بدرستی قضاوت كرد .

در ضمیمه كتاب خود دانيلو در باره جمجمه افراد گبر و ایرانی مینویسد كه در كتب مربوط به مردم شناسی ارقام اندازه گیری در باره سر ایرانیان وجود ندارد و علت عمده آن اینست كه تقریباً غير ممكن است جمجمه اینگونه افراد را بدست آورد زیرا ایرانیها اجساد اجداد خود را با نظر احترام مینگردد و هر كس كه آنها را جایجا كند مورد تنبیه شدید قرار میگیرد . در نتیجه در موزه‌های اروپا بیش از ده تا پانزده جمجمه ایرانی وجود ندارد .

دانيلو موفق شد از قبرستان قلعه گبری در كوهستان جنوب شرقی طهران پنج جمجمه بدست آورد . این جمجمه ها روی سطح زمین پیدا شد و فقط یکی از آنها از داخل غار زیر زمینی كه مدخل آن با تخته سنگهای بزرگ پوشیده شد . بود

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۲۷

بدست آمد. بدنی که این جمجمه بآن تعلق داشت فقط نیمه فاسد شده بود. این جمجمه ها بموزه مردم شناسی دانشگاه مسکو اهدا شد. مطالعات جمجمه شناسی درباره این جمجمه ها که توسط ایوانوسکی A.A. Ivanovskii یکی از کارمندان موزه مردم شناسی بعمل آمد نشان داد که یکی از این جمجمه ها (یعنی جمجمه شماره ۱ بیک زن و جمجمه دیگر (یعنی شماره ۲) بیک جوان و سه جمجمه دیگر (یعنی ۳ و ۴ و ۵) سه مرد بزرگ سال تعلق داشته است.

بر اساس اطلاعاتی که دانیلو (ستون ۱۳۹-۱۴۴) داده است جمجمه های مزبور بدین طریق توصیف شده است: دراز - عرض متوسط و بلند و محیط افقی و عمودی آنها متوسط و قسمت گیجگاه بزرگتر از قسمت جلو و محیط محوری آنها کوچک. این جمجمه ها همه از نوع سردراز هستند. در میان گبرها عرض سر و عرض قسمت فوقانی صورت نسبتاً زیاد است ولی بطور کلی عرض صورت کم و کمی در قسمت فوقانی پهن تر و دراز است. گردن بخصوص در ناحیه عضلات پشت گردن کلفت است. عرض بین حدقه چشم متوسط و نسبت بین طول حفره چشم و ارتفاع آن megaseme بینی باریک و سق متوسط است و فك يك کمی جلوتر از قسمت بالای صورت میباشد. هیچگونه نقص و عیب مصنوعی در جمجمه ها مشاهده نشد. وقتی این جمجمه ها با جمجمه های ترکمن و ترکی (ایوانوسکی ۱۸۹۱ ا - ص ۹۳-۱۲۸) و ۲۰۰ جمجمه منولی که ایوانوسکی شرح داده (۱۸۹۲ - ص ۲۶۳-۳۲۵) مقایسه شوند معلوم میشود که جمجمه گبرها تا حدی شبیه به جمجمه های ترکمنی است ولی ظاهراً هیچگونه خصوصیات منولی در آنها مشاهده نمیشود. ایوانوسکی (۱۸۹۱ ب - ص ۱۰۰-۲۲۴) مطالب و ارقام مربوط به اندازه گیری جمجمه ساکنین قدیم و فعلی قفقاز را خلاصه کرده و باین نتیجه رسیده است که در میان جمجمه ساکنین قدیم ارقام شاخص سر عبارت بوده است از: ۵۹/۹ درصد سردراز و ۱۶/۴ درصد متوسط و ۲۳/۷ درصد کوتاه. اکثر جمجمه ها دارای تاج بلند و پیشانی عریض متوسط و عضله پشت گردن است و سق پهن و صورت باریک و حفره چشم بلند و بینی باریک میباشد. جمجمه گبرها تقریباً دارای همین خصوصیات است.

دانیلو (ستون ۱۴۵) مینویسد که اندازه گیری ۸۲۳ نفر از جمعیت فعلی قفقاز متعلق به ۱۵ قبیله مختلف نشان میدهد که ۱۱ درصد دارای سردراز و ۱۶ درصد سر متوسط و ۷۳ درصد سر کوتاه هستند. ناتو خائیت ها دارای سر دراز و

کردها و اوست ها ۱ طبق اندازه گیری فن ارکرت دارای سر متوسط و همه قبائل دیگر قفقاز دارای سر کوتاه هستند . بنابراین جمجمه گبرها شبیه جمجمه ساکنین قدیم قفقاز است . طبق نظر کواترفاژ و حامی جمجمه افغانها و هندوها نیز تا حدی شبیه است .

دانیلو میگوید که واضح است که بر اساس این مطالعات مختصر نمی توان راجع به خصوصیات جمجمه های ایرانی بطور قطع اظهار نظر کرد . ولی بادر نظر گرفتن مطالب محققین دیگر و مشاهدات شخصی خود در بساره افراد زنده دانیلو معتقد است که میتوان فرض کرد که جمجمه ایرانیان بخصوص گبرها دارای خصوصیات زیر است : سر دراز و نیمه دراز و گونه کوچک و بینی باریک و صورت دراز . دانیلو (ستون ۵۳-۵۵) فهرست مفصالی از ارقام شاخص سر میدهد و آنها را طبق دلخواه خود بگروه های نیمه سر دراز و سر متوسط و نیمه سر کوتاه و سر کوتاه تقسیم بندی میکند . دانیلو نام همه محققین و نویسندگان را ذکر نمی نماید . جدول منتخب زیر بمنظور مقایسه نقل شده است .

شاخص سر

سر کوتاه (۸۳/۳۴ بیالا)

۸۹/۶	آسوری
۸۶/۰	گرچی
۸۶/۰	ازبک ساکن فرغانه
۸۵/۶	ارمنی
۸۵/۵	تاجیک ساکن فرغانه
۸۵/۵	ازبک ساکن زرافشان
۸۴/۵	گرچی
۸۴/۰	ازبک ساکن کولدژا
۸۴/۰	ازبک ساکن سمرقند
۸۴/۰	تاجیک ساکن زرافشان

۱ - این مطلب با اندازه گیری ۱۰۷ نفر از افراد اوست شمالی که دارای سر

کوتاه هستند وفق نمیدهد .

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۴۹

	نیمه سر کوتاه (۸۰/۰۱-۸۳/۳۳)
۸۳/۰	ازبك ساكن زرافشان
۸۳/۰	تر كمن
۸۳/۰	تاجيك ساكن سمرقند
	سرم توسط (۷۷/۷۸-۸۰)
۷۹/۵	تاتار ساكن كرینه
۷۸/۷	تات داغستانی
۷۸/۴	ایرانی
۷۸/۱	کرد
۷۸/۱	آذربایجانی

۱۸۹۵ - قطعات منتخب زیر از نوشته برینتون Brinton درباره نژاد - شناسی آسیا در ناحیه بین سی و چهل درجه عرض جغرافیائی شمالی و مغرب پنجاهمین درجه شرق گرینویچ اقتباس شده است.

برینتون (ص ۲) معتقد است که افراد نژاد در اوید یا سیاهپوست که در آثار تاریخی شوش نقش آنها دیده میشود احتمال می رود تصویر بردگان یا اسرا باشد و نه تصویر ساکنین قدیم آن و این عامل روشن میکند که منشاء بعضی خصوصیات نژاد سیاهپوست در میان اهالی معاصر شوش از کجا است . وی اضافه میکند (ص ۱۳) که وحشی های آسیائی، که هرودت و بعضی از نویسندگان دیگر ذکر کرده اند سیاهپوست حقیقی نیستند . بطوریکه گفته شده است این مردم دارای موی صاف بودند. ژورژ رادے George Radet (در نشریه باستان شناسی - جلد ۲۲ مورخ ۱۸۹۳ ص ۲۰۹ بیعد) نشان میدهد که لااقل بعضی از آنها از نژاد سامی بودند .

وی نظریه قرار دادن افراد یکی از قبائل حامی (کوشیها) را در مغرب آسیا نظری که از کتاب سفر آفرینش فصل دهم اخذ شده قابل قبول نمیداند .

۱۸۹۵ - برینتون (ص ۴ - ۵) نظریه مبتنی بر اینکه در ازمنه ماقبل تاریخ نژاد تورانی سبیری یا سینیتی (Sibiric or Sinitic) در آسیای غربی و اروپای جنوبی و مرکزی سکونت داشتند مورد تردید قرار میدهد. تنها گروههای مغولی که در حال حاضر در ناحیه ایران باستان ساکنند یعنی هزاره ها و ایملکا و بعضی دیگر در موقع حملات چنگیز خان در قرن چهاردهم میلادی باین ناحیه

آمدند. «برینتون (ص ۵) میگوید: «از نظر خصوصیات جسمانی مردم لااقل عصر تاریخی مغرب آسیا در هیچ مورد خصوصیات مشخص نژاد سیبری را نشان نمیدهند. بطوریکه از تصاویر یا بقایای جمجمه های قدیمترین قبرستانها میتوان استنباط کرد آن افراد دارای سرم متوسط یا سر دراز و چشم صاف و صورت بیضی باریک و پل بینی مشخص و غیره بودند.»

برینتون (ص ۱۱-۱۷) معتقد است که افراد نژاد قفقازی و آریائی و سامی سه طبقه عمده نژاد سفید را تشکیل میدهند که در ازمنه ما قبل و اوایل تاریخ در مغرب آسیا سکنی داشتند. برینتون (ص ۳۲) به نتایج کلی زیر میرسد:

۱- دلیل و شاهدهی مبنی بر وجود نژاد غیر آفریقائی و اروپائی در مغرب آسیا در دست نیست، این سر زمین همیشه در تملک شعب قفقازی و سامی یا آریائی نژاد سفید بوده است.

۲- علائم مشخصی وجود دارد مبنی بر اینکه در ازمنه ما قبل تاریخ نژاد قفقازی در نواحی وسیع جنوب موطن فعلی خود سکنی داشتند و در اثر حملات آریانها و سامیها بسمت شمال رانده شدند.

۳- سلسله جبال امانوس Amanus در سمت مغرب و ماسیوس Masius در شمال و زاگرس در مشرق از ازمنه بسیار قدیم محل تأثیر ثابت نژاد سامی بوده است.

۴- نژاد آریان در اوایل عصر تاریخی ناحیه بین زاگرس تا پامیر را تحت تملک داشت و مادیها و مادیهای اولیه از آریانها بودند.

۵- تمدن بابل از بعضی از شعب نژاد سفید بوجود آمد و نه از قبائل آسیائی یا قبائل نژاد زردونه بوسیله افراد نژاد دراویدی یا سپاهپوست.

۶- گروه اناطولی آسیای صغیر با قبائل گال و سلت اروپای مرکزی منسوب بودند و چندین هزار سال قبل از مهاجرت یونانیها با آسیا در آن ناحیه سکونت داشتند.

۱۸۹۵ - شارل دو اوزف الوی Charles de Ujfalvy میگوید کلمه ارانیان و ایرانیان موجب سوء تفاهم میشود و در نتیجه بین ارانیان شمال شرق و ارانیان فلات ایران یا ایرانیان فرق و تفاوت قائل میشود. وی میگوید این تفاوت لازم است تا اهالی بومی باختر و ماوراءالنهر و سندیانا و قرغانه را از ایرانیان یعنی

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۳۱

اهالی ایران و افغان و قیریه جداکنند و می افزایند که در میان ایرانیان فقط يك نوع سبزه یا تاریك رنگه وجود دارد در حالیکه در میان سایرین نوع موبور و سفید بدون شك در ترکیب آنان نقش عمده بازی کرده است. ۱. در ذیل (ص ۴۴) مشارالیه اضافه میکند: و ایرانیان با کتیریا و قبائل کالتجای پامیر و شمال هند و کش را ازانی مینامیم .

کوشش شد که ارقام مربوط به قد و شاخص سر که اوژفالوی داده است مورد استفاده قرار گیرد ولی بعلت کثرت اشتباهات و اغلاط در متن و جدول ها از این کار صرف نظر شد .

۱۸۹۶ - طبق نظر ژنرال هتوم شیندلر Houtum - Schindler

(رجوع شود به ص ۴۸) و از اندازه گیری چند جمجمه که توسط دو هوسه و خانیکیف و هوسی و دیگران بعمل آمده کوشش شده است که ساکنین ایران به نژادهای آریائی و ترک و منول و آریان و منول و سامی و غیره طبقه بندی شوند ولی بقول کواترفاژ ارقام مربوط به شاخص سر را در طبقه بندی نژادهای بشری نمیتوان مورد استفاده قرار داد و همه کوششها برای مشخص کردن نژاد قبائل مختلف بوسیله تاب سر با عدم موفقیت روبرو شده است . اگر زبان را اساس طبقه بندی قرار دهیم میتوان گفت که اغلب ساکنین قسمت شرقی عراق ایران ایرانی هستند و اهالی ساکن نواحی کوهستانی دارای نژاد پاک میباشند. در شهرها بخصوص در طهران اختلاط با خون ترک قابل ملاحظه است . بعضی فامیلهای ساکن قم و کاشان خود را عرب میدانند ولی اکنون خون سامی در آنها خیلی کم است . ارامنه در طهران و جلنای اصفهان سکونت دارند و یهودیها در طهران و کاشان و اصفهان تعداد کمی از زردشتیان که در ایران آنها را گبر مینامند ساکن طهرانند . بعلت کمیابی آب و قلت نباتات تعداد افراد قبایل بادیه نشین در این ناحیه زیاد نیست . قبایل ترک خلیج و شاهسون و بیات که یلهجه ترکی آذربایجانی تکلم میکنند در فصل زمستان در دشتهای اطراف طهران و قم و آوه و ساوه و قبایل خواجه وند و بعضی دیگر از لك ها در دشت های شمال شرقی طهران و قبائل لرزند نزدیک قم و قبیله پازکی کرد قبیله شاهسون قبیله

۱ - مقایسه شود با گزارش هیئت اکتشافی فرانسه در روسیه و سیبری و ترکستان - ۲ جلد پاریس مورخ ۱۸۷۹ .

نسبتاً جدیدی است که در راجع اول قرن هفتم توسط شاه عباس اول تشکیل گردید تا از قدرت، سی و دو قبیله قزلباش که رؤسای آنان در سال ۱۵۰۰ میلادی مقامات مهم قشونی و کشوری را در اختیار داشتند کاسته شود. بسیاری از افراد قزلباش به قبیله جدید ملحق شده و در بعضی موارد باعث شدند قبیله اصلی آنها کاملاً از بین برود. قبیله جدید شاهسون یعنی دوستدار شاه خوانده شد زیرا این قبیله از محافظین مخصوص تاج و تخت بشمار میرفت. مهمترین قبائل قزلباش که همه ترك بودند عبارت بودند از استاجالو - شاملو - قاجار - افشار - ذوالقدر - اینانلو - تکالو - بیات و خلیج. از قبائل استاجالو و ذوالقدر اکنون عده بسیار کمی باقیمانده که در آذربایجان سکونت دارند. شاملوها که سوریهای هستند و در قرن چهاردهم توسط تیمور از سوریه که پس از حمله جنگیزخان پانجا مهاجرت کرده بودند بایران عودت داده شدند اکنون یکی از شعب شاهسون محسوب میشوند و بعضی از آنها قبیله جداگانه شده اند بنام بهارلو. قبیله بهارلو در اصل شعبه ای از قبیله شاملو بود و همینکه شاملوها هویت خود را از دست دادند قبیله جداگانه تشکیل دادند. تعداد آنها اکنون در حدود دوهزار و پانصد خانوار است که نیمی در فارس و نیمی در آذربایجان سکنی دارند. در فارس آنها را عرب مینامند شاید بعلمت آنکه در اصل از سوریه آمده اند. قبیله قاجار قبیله شاه ایران و افراد فامیل سلطنتی است و دوازده شعبه میشود که در شمال ایران بخصوص در مازندران و استرآباد ساکنند. قبایل افشار در حدود ۱۲ هزار خانوارند که در آذربایجان سکونت دارند. . . احتمال میرود که افشارها در قرن یازدهم بایران آمده باشند. اینانلوهما مهمترین قبیله شاهسون هستند و رئیس آنها معمولاً رئیس کل قبیله محسوب میشود. قبیله تکالو در سال ۱۵۳۱ میلادی توسط شاه طهماسب منحل و افراد آن به قبائل دیگر محلق شدند. معدودی فامیل نام خود را حفظ کردند ولی قبیله آنها از صفحه تاریخ محو شد. درجداول سلسله نسب که در کتاب رشیدالدین (که در اوایل قرن چهاردهم نوشته شده - رشیدالدین در سال ۱۳۱۸ فوت کرد) درج شده نام قبیله خلیج، خلیج یا قلیج آورده شده است. خلیجهای ایران از همان نژاد خلیج - خلیجی - قلیج یا قلزائی افغانستان هستند ولی قبیله اخیر چندین قرن قبل برادران ایرانی خود در آسیای مرکزی را ترك کردند و نویسندگان مشرق زمین ذکر آنها را کرده

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۳۳

گفته اند که در اوایل قرن دهم در افغانستان زندگی میکردند و همچنین نوشته اند که آنها یکی از قبائل ترك از اولاد اغوزخان میباشند. این قبیله در حدود سال ۱۲۰۰ میلادی بقشون چنگیزخان ملحق شده و در هجوم بممالك مغرب خود شرکت کرده و بعداً در آسیای صغیر استقرار یافتند. قسمتی از آنها بعداً در ایران مستقر شدند و در سال ۱۴۰۴ میلادی آنها را در حوالی ساوه میبایم، تیمور بآنها امر کرد که به قوای امیرشاه ملك و پیرعلی سلدوز در ری ملحق شوند (روضه الصفا) قسمتی از افراد این قبیله در فارس و کرمان و آذربایجان سکونت دارند. در جداول رشید الدین قبائل بیات تحت عنوان قبایل تاتار ذکر شده اند. بیاتها ترك هستند و با چنگیزخان بایران آمدند و بعضی از آنها در ایران و برخی در آسیای صغیر استقرار یافتند.

در پایان سلطنت شجاع الدین خورشید اتابك لرستان كوچك (متوفی ۱۲۲۴ میلادی) ناحیه شمال بروجرد و خرم آباد را در اشغال داشتند (اگرادنامه تألیف شریف الدین) و اکنون هم در همان ناحیه سکنی دارند. بعضی از آنها در فارس و کرمان هستند و برخی به قبیله قاجار ملحق شده و شعبه شامبیاتلو را تشکیل داده اند.

و حجاوندها و سایر قبائل لك مانند ناکلی و کله کوه در مشرق اراک ایران از قبائل بومی ایران محسوب میشوند و عجب آنستکه اغلب آنها ترکی یا صحیح تر گفته شود مخلوطی از ترکی و فارسی حرف میزنند. سایر قبائل لك به لهجه ای شبیه کردی تکلم میکنند.

و زندها از قبیله لرنند و قبل از کریم خان زند که از سال ۱۷۵۷ تا ۱۷۷۹ پادشاه ایران بود نامی از آنها در میان نبود. سلسله زند بادستگیری لطفعلی خان در سال ۱۷۹۵ بوسیله آغا محمد خان قاجار منقرض شد و قبیله زند از هم پاشید. در حال حاضر در حدود صد و پنجاه تا دویست خانوار قبیله زند در نواحی قم و همدان و ملایر و بختیاری سکونت دارند و همه مقامهای فرعی را اشغال کرده اند.

و پازکی یا پازوکی زمانی قبیله مقتدری بود که در نردیکی ارض روم سکنی داشتند و نام بعضی از روسای آنها در کتاب اگرادنامه شرف الدین ذکر شده است. این قبیله در اواخر قرن شانزدهم از هم پاشید و بعضی از آنها بایران

مهاجرت کردند و در حدود هزار خانوار در خوار و ورامین در شرق و جنوب شرقی طهران ساکنند . بعضی از آنها ترکی و برخی به کردی تکلم میکنند .
 در مورد جمعیت هتوم شیندلر (ص ۱۱۷-۱۱۹) مینویسد: «شهر اصفهان متشکل است از خود شهر در ساحل چپ رودخانه زاینده رود و باغات حوالی آن . . . جمعیت شهر کم و بیش در حدود ۸۰ هزار نفر است (حضرت والا شاهزاده ظل السلطان لطفاً کتابی حاوی آمار مربوط به ایالت اصفهان تحت اختیار نویسنده گذاشتند) . از این آمار چنین مستفاد میشود که در سال ۱۸۸۲ از جمعیت شهر و همه دهات و قصبات آن سرشماری شده است. مردم شهر دوبار سرشماری شدند یکبار توسط کارمندانی که برای این کار بخصوص تعیین شده بودند و بار دیگر مستقلاً و در آن واحد بوسیله روسای محلات و قراء و قصبات. ارقامی که باین ترتیب بدست آمد تقریباً یکسان بود از جمله در مورد شهر اصفهان بدون بشمار آوردن ارامنه جلغادر ساحل راست رودخانه ارقام دو سرشماری بدین قرار است: سرشماری اول ۹۶۱۶ خانه با ۳۷۵۹۷ مرد و ۳۶۱۸۸ زن که جمع کل آن ۷۳۷۸۵ نفر میشود . سرشماری دوم - ۹۵۷۲ خانه با ۳۷۴۶۲ مرد و ۳۶۰۶۴ زن و جمع کل ۷۳۵۲۶ نفر . . .»

میانگین سرشماری ۲۰۱

خانۀ	مرد	زن	جمع کل
مسلمان	۳۴۵۹۹	۳۳۱۷۲	۶۷۷۷۱
یهودی	۲۹۳۰	۲۹۵۳	۵۸۸۳
جمع کل جمعیت اصفهان			۷۳۶۵۴

بر فرض اینکه افزایش جمعیت $\frac{۳}{۴}$ درصد در سال باشد و این تناسب

در سایر جاها صدق میکند جمعیت فعلی یعنی یازده سال بعد از سرشماری فوق ۷۹۷۲۶ نفر خواهد بود ولی چون عدد زیادی در طی ده سال اخیر از نواحی

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۹۳۵

مجاور بشهر مهاجرت کرده اند جمعیت اصفهان را میتوان نزدیک به ۸۲۰۰۰ هزار نفر دانست .

۱۸۹۹ - ریپلی Ripley که در سال ۱۸۹۹ نوشته درباره نژادهای مختلف جنوب غربی آسیا و تأثیر آنها در مردم ایران مفصلاً بحث کرده است (ص ۴۴۲ - ۴۵۲) میگوید :

و واضح است که در مطالعه مردمان شرقی اروپا نمیتوان آسیای صغیر و و بن النهرین و ایران را نا دیده گرفت و بحساب نیاورد ... سیل مهاجرین و مهاجمین از همه سمت باین ناحیه روی آوردند که عبارت بودند از ترك و تاتار از مرکز آسیا - اروپائی از یونان و آفریقائی از مصر . تمرکز این اقوام در این نقطه البته در تشکیل و ایجاد تمدن آن و مقام آنها در تمدن عالم موثر بوده است و اشکال تشخیص عناصر مختلف نژادی یکی از آثار همین تمرکز و ورود اقوام مختلف است . تقسیم بندی زبان بطور قطع بحل مسئله کمک نمیکند . تاتارهای آذربایجانی که از عناصر عمده جمعیت ایران هستند از هر جهت و هر حیث ایرانی میباشد و لولاینکه بزبان ترکی تکلم میکنند ... در حالیکه زبان شناس چاره ای ندارد جز آنکه آنها را تحت عنوان ترك طبقه بندی کند . از طرف دیگر کردها اصولاً ساکن ترکیه آسیا هستند ولی از حیث زبان و خصوصیات جسمانی و غیره با ایرانیها نسبت دارند . آرامنه اگر بوسیله زبانشان که ایرانی است قضاوت شوند میتوان آنها را بین یونانی و ایرانی قرار داد ، در حقیقت از لحاظ خصوصیات جسمانی با ترکمنها نزدیکتری دارند تا اقوام آریائی زبان . وضع نژادی را بهیچوجه نمیتوان از روی زبان معین کرد . « امروز این ناحیه وسیع از طرف دو نوع مشخص نژادی اشغال شده است نوع اول نژادی این قسمت دنیارا میتوان ایرانی خواند که شامل ایرانیان و کردها و شاید اوستهای قفقاز و در رتر در سمت مشرق شامل تعداد زیادی از قبائل آسیائی از افغانها گرفته

۱ - مقایسه شود با یادداشت در کتاب نژاد شناسی کین Kean زبان ارمنی سامی یا خاص باشد بطور قطع آریائی است .

۲ - منبع موثق ما در این باره کتاب مفصل شانتر تحت عنوان تحقیقات در

آسیای غربی است چاپ لیون مورخ ۱۸۹۵ . خصوصاً مراجعه شود بخلاصه در صفحات ۲۳۴ - ۲۴۴ .

ته هندوها میشود. همه این اقوام در دوجه اولی دارای سر دراز و موی و چهره تیره میباشند. اگرچه از لحاظ قد درجات مختلف دارند، تمایل به لاغر میباشند، در آنها قویاً شباهت و نسبت بدون تردید با اقوام ساکن مدیترانه اروپا مشاهده میشود. ناحیه بسط آنها از راه مصر بافریقا کشیده میشود و مصریان از همان نژاد هستند. نه تنها ساکنین عصر حاضر مصر بلکه مصریان عهد باستان و قینیقیها نیز بهمان نژاد نسبت دارند. قسمت عمده این ناحیه آسیای غربی را مردم شبه شرقی نژاد مدیترانه اشغال کردهاند.

نوع دومی نژادی این ناحیه مرزی بین اروپا و آسیا را میتوان طبق نظر شانتز منسوب به آرامنه دانست زیرا بهترین نمونهها آرامنه عصر فعلی میباشند. اینها مانند نوع نژاد ایرانی کمتر پخش و پراکنده هستند بجز از آسیای صغیر تعداد خیلی از باقیمانده نژادی آنها در سوریه و بینالنهرین یافت میشود. در تمام شبه جزیره آناتولی طبقه زیر جمعیت را تشکیل میدهند و بدویتر از ترکها میباشند. این نوع نژادی دارای شکل سر عجیب میباشند که علمای علم مطالعه تطبیقی ساختمان و وظایف و نمو بدن انسانی Somatology آنرا - hyspi brachycephaly می نامند... سر آنها برخلاف معمول در پشت سر صاف است از گردن صاف بالا میآید در حالیکه بلندی جمجمه بطور زیادی افزایش می یابد. البته این مطلب عرض حقیقی صورت را که برخلاف ایرانیان مخصوص این نوع است پنهان میدارد. این نوع شکل سر علامت فشار و پهن شدن مصنوعی است و آن بدون سگ یا عمداً بوجود آمده و یا در اثر سختی و فشار گهواره پدید آمده است. جای تردید نیست که کوتاهی سر کاملاً مصنوعی نیست و الا میبایست آنرا در اثر خصوصیات مکتسبه موروثی دانست. زیرا حتی در موردی که چنین نقص دیده نمیشود همان شکل کله قندی سر وجود دارد (شانتز مورخ ۱۸۹۵ ص ۳۷-۶۷). علاوه بر این خصوصیت شکل سر خصوصیات جسمانی دیگری وجود دارد که این مردم را از نوع ایرانی مشخص میسازد. بدن آنها سنگینتر و در بین آرامنه تمایل به چاقی در آنها مشاهده می شود بین این دو نوع نژاد از لحاظ رنگ پوست بدن اختلاف زیادی وجود ندارد. هر دو تیره رنگ هستند. در این نواحی اشخاص موبور خیلی بندرت دیده می شود. ولی شانتز در بین آنها یازده درصد افراد موبور یافت که اکثر آنها چهره تاریک داشتند. فقط وقتی با ارتفاعات

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۳۲

همیالیا در میان قبائل گلیاس میرسیم افراد دارای موی بور و چشم برنگه روشن زیاد دیده می‌شوند.

برای تملك و تفوق بر قسمت شرقی آسیای صغیر بین آرامنه و کردها رقابت وجود دارد. کردها را از نظر فرحنگ و تمدن باشکال می‌توان طبقه بندی کرد. طبقات پست تر آنها نشین هستند و در قراء و قصبات سکونت دارند در حالی که طبقه حاکمه و رؤسای آنها چادر نشین و بدلبخواه خود در حرر کنند. جمعیت کل آنها در حدود دو میلیون است که دوسوم آنها در سمت آسیای ترکیه و بقیه در ایران و چند هزار نفر در قفقاز ساکنند. آرامنه میگویند که این کردها از اولاد مادها هستند ولی نظر صحیح تر آنها را از نژاد کلدانی میدانند. نسبت آنها را به اعراب سوریه نمیتوان مورد تردید قرار داد (شانتز ۱۸۸۵ جلد ۲ ص ۲۱۴). کوههای صعب العبور کردستان این اکراد را از حملات مغول و ترک نسبتاً مصون نگاهداشته است. هم از لحاظ زبان و هم از حیث خصوصیات جسمانی ایرانی هستند. شانتز اکردهای آسیای صغیر را مورد مطالعه قرار داده و درباره قیافه خشن و رفتار سبع آمیز آنها بحث میکند. کلمه کرد از واژه که معنی آن عالی است مشتق است ولی مترادف ترکی آن که بمعنی گرگ است اخلاق و صفات آنها را بهتر تعریف می‌نماید. رنگ چهره آنها تیره و چشم آنها گود و برنگه قهوه‌ای تیره است. زنها معمولاً تیره تر از مردها هستند... بینی آنها صاف یا محدب است و بینی مقعر بندرت دیده میشود. سر آنها دراز و خیلی باریک است (رقم شاحص سر آنها ۷۸/۵ است) و صورت آنها دارای ابعاد متناسب با سر آنها است در تصویری که از آنها داده‌ایم اثر فشار در کنار سر و جمجمه بخوبی آشکار است. قد آنها متوسط است. رویهم رفته بعلت پراکنده بودن و عادات پادیه نشینی و فقدان بهم پیوستگی اجتماعی کردها قومی نامتجانس هستند.

« جمعیت کل آرامنه در حدود پنج میلیون نفر است که متجاوز از نصف آنها ساکن ترکیه و بقیه ساکن قفقاز روسیه و ایران میباشند. از نظر مردم شناسی آرامنه دارای اهمیت شایان هستند زیرا بعلت بهم پیوستگی مذهبی و اجتماعی نمونه نوع خالص و پاک نژادی میباشند و از این حیث با قوم یهود رقابت میکنند.

۱- در کتاب چاپ ۱۸۹۵ ص ۷۵ بعداً با مطالب مربوط به ۳۳۳ فر. کتاب

ناسونف (۱۸۹۰) نیز خوب است.

اخری. نواد ارمنی را همیشه میتوان از شکل مخصوص سر آنها تشخیص داد... حتی در نقاطی که قرن‌ها از قسمت عمده قوم خود منزوی بوده‌اند این خصوصیت و نوع بدوی خود را از دست نداده‌اند.

در اینکه نوع نژادی ارمنی آسیای صغیر يك مسئله انتخاب مصنوعی نیست از وجود آنها در نقاط دور دست سرتاسر آسیای صغیر آشکار است... فن لوشان این نوع را در میان عده‌ای از قبایل بدوی اناطولی بخصوص در میان آنهائیکه بنام تاجتاوسکی معروفند پیدا می‌کند^۲. این مردم که تعداد آنها زیاد نیست اکنون در نواحی کوهستانی و دور دست لیبیا زندگی می‌کنند. نام آنها که چوب-بر معنی می‌دهد علامت شغل آنهاست که اغلب بان اشتغال دارند.

يك قوم دیگر بنام بکتاش یا نیمه مسیحی که اهالی شهر نشین بعضی نواحی را تشکیل میدهند از نظر خصوصیات جسمانی کاملاً شبیه تاجتاوسکی‌ها هستند. در کوهستان شمال سوریه همان طبقات جمعیت در میان انصاریه (نسارا) یا مسیحیان کوچک دیده می‌شوند. طبق نظر شانتز (۱۸۹۵- ص ۱۳۹-۱۴۸) این مردم از نظر مردم شناسی با سایر انواع نژاد ارمنی فرقی نداشته و قابل تشخیص نیستند. بطور کلی همه این مردم فقط در نواحی منزوی و دور دست مانند نواحی کوهستانی و باطالقی پیدا میشوند. در نقاط ساحلی و در شهرهای بزرگتر نوعی که شبیه و منسوب به یونان سر دراز است بیشتر دیده می‌شود. باین دلایل فن-لوشان باین نتیجه مرسد که نوع ارمنی بدوی‌تر و قدیمتر است و نماینده قدیمی-ترین ساکنین این شبه جزیره میباشد. ولی باید با سرچی (اصل پنخس نوع مدیترانه ص ۵۸ مورخ ۱۸۹۵) هم عقیده بود که می‌گوید این امر مستلزم آن نیست که اینها قدیمی‌ترین مردمان این ناحیه باشند. در حقیقت شواهدی در دست است که نشان دهد نوع باستانی‌تری مانند آنهائیکه در گورستانهای یونانی پیدا

۱- در مورد آرامنه ریپلی بمنابع زیر مراجعه میدهد: شانتز (۱۸۹۵) ص ۳۷ بعد- فن لوشان F. Von Luschan و پیترسون E. Petersen در کتاب سفر به لیکین و میلیاس و کیبریا تیس - ص ۲۱۲ چاپ وینه ۱۸۸۹ خانیکف مورخ ۱۸۶۶ ص ۱۱۲- تاواریانویچ TvaryAnovitch در کتاب مطالب مردم‌شناسی آرمیان مورخ ۱۸۹۷.

۲- رجوع شود بکتاب وی مورخ ۱۸۸۹ ص ۱۹۸ - ۲۱۳. مقایسه شود با کتاب وامبری Vambéry مورخ ۱۸۸۵ - ص ۶۰۷.

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۳۹

می‌شود وجود داشته است. این نوع در خصوصیات نژادی کاملاً از نوع مدیترانه است و شاید منشأ آنها همان منشأ ایرانیان سردراز باشد که هنوز در جنوب و مغرب سکنی دارند .

وقتی تاریخ مردم شناسی آسیای صغیر را خلاصه می‌کنیم به نتایج زیر میرسیم : اول آنکه نوع نژادی مدیترانه یا ایرانی نماینده قدیمی ترین طبقه جمعیت این قسمت دنیا است . این مطلب درباره اروپا نیز صدق می‌کند . نوع نژادی دوم که بعداً منطبق می‌شود عبارتست از نوع ارمنی یا سرکوتاه . . . و بالاخره علاوه بر همه اینها طبقه جدید مهاجرین و ترک‌های که کم و بیش پدید آمدند نشین هستند وجود دارد امکان ارتباط یکی از اینها یعنی نوع ارمنی با هیتی‌های باستانی باچار بنظر میرسد و شاید پلاسجی باشند . فن لوشان این نظر را اظهار میدارد و سرجی معتقد است که پلاسجی‌ها و هیتی‌ها هر دو در اصل آسیایی هستند. چه کسی میداند ؟ . . . از نظر مقصود و منظور فردی ما اهمیت گروه ارمنی در اینست که توأم با نوع قفقازی یگانه حلقه ارتباطی بین نوع نژادی آلپ اروپای غربی و یا بهتر گفته شود همجنس آن در کوهستان غربی آسیا می‌باشد. نازکی حلقه ارتباطی بین این دو در این نقطه از همه جا زیادتر است . اگر برای تأثیر قوی مذهبی نبود در اثر حمله ترك و تاتار گسیختگی کامل بوجود می‌آمد ولی در حال حاضر پیوستگی نژاد آلپ در آسیای صغیر نمیتواند مورد تردید واقع شود .

در ایران این نوع جدائی آشکار بین انواع نژادی که بین ارمنی و کرد مشاهده می‌شود وجود ندارد. اختلاط بین کرد و ارمنی غیر ممکن است . . . فلات بزرگ ایران دارای خصوصیات جغرافیائی برجسته نیست و در نتیجه در بین مردم ایران انواع مختلف نژادی با هم مخلوط شده اند . معهذاه نوع تأثیر مشخص نژادی در کار بوده که از ایرانیان خالص نوعهای فرعی متنوع بوجود آورده است. نوع ایرانی خالص فقط در دونا حیه محدود پیدا می‌شود . یکی در میان مردم فارس اطراف تخت جمشید در شمال شرقی خلیج فارس و دیگری در میان لرها یا کوه نشینان سمت مغرب . از این دو نوع فارسی‌ها آریانه‌های ایده‌آلی لغت شناسان اولیه می‌باشند. پوست آنها سفید و قامت آنها باریک و خوش ترکیب است و وقتی با ترکمن‌ها و تاتارها مقایسه شوند این خصوصیات جلوه بیشتری

ظاهر. موی سر و ریش آنها زیاد و برنگ بلوطی است و بدین ترتیب با مقایسه با همسایگان تیره رنگتر خود بور جلوه می کنند. بور حقیقی با چشم آبی خیلی بقدرت دیده می شود و این مطلب را از قول هوسی نقل می کنیم. لرها بلندتر و تیره رنگترند و موی آنها مشکی است. باید اضافه کرد که آنها از نوع سردراز هستند و صورت بیضی شکل و قیافه منظم دارند و همه خصوصیات آنها با خصوصیات افراد ساکن حوالی مدیترانه تطبیق می کند.

سه نوع فرعی این نوع ایرانی خالص در چندین جهت افریقا و آسیای مرکزی و هندوستان قرار دارد. اولین آنها سامی ها هستند که در امتداد کلیه خط تماس با اعراب دیده می شوند و طبیعتاً مردم تیره رنگتری بسمت جنوب غربی بوجود آورده اند. نوع فرعی دوم توده عظیم ملت را تشکیل میدهد و از اختلاط با ایرانیان دارای خصوصیات ترکمن یا تاتار بوجود می آید از جمله حاجی ها و تاحیک ها که در مشرق و شمال شرقی ساکنند از این قبیل هستند. تاتارهای آذربایجان نیز در این طبقه قرار می گیرند و اگرچه بزبان ترکی تکلم می کنند در حقیقت بطور مشخص نژاد ایرانی هستند... موی سر آنان خشن تر و متمایل به سیاه است و صورت آنها پهن تر و استخوان های گونه برجسته تر از ایرانیان خالص است. در ضمن سر آنها بخصوص در میان ساکنین شمال شرقی عربی تر است و بقول برایس «Bryce» «ایرانی باریک و چابک و گربه مانند» به ترکمن توپتر و درشت تر تبدیل می یابد. آیا میتوان گفت که بحای ترکمن در اینجا اثر خون نژاد مردمان آلپ آشکار است؟... سومین نوع فرعی ایرانی در سمت جنوب شرقی در میان سوزی ها در دهانه خلیج فارس یافت می شود... آیا در اینجا اثر خون نژاد سیاه پوست بلافاصله آشکار نیست؟ بینی پهن و گشاد و لب کلفت و چشم و موی سیاه آثار آن است. اکنون بحدود هند رسیده ایم. در اینجا با اولین آثار جمعیت بومی مواجه می شویم که شامل همه قبائل کوهستانی هندی شود و از ماوراء دریا تا اهالی ساکن جزایر ملانزی امتداد می یابد. «در مشرق ایران چندین نوع نژادی که بدون اینکه ظاهراً معلوم باشد مخلوط شده و مردم فعلی آن ناحیه را تشکیل میدهند در پایه غربی کوهستان آسیای مرکزی تقسیم می شوند. این مانع بزرگ چنانکه در فصل مربوط بشکل سر شرح دادیم یکی از ناگهانی ترین تحولات نژادی دنیا محسوب می شود. در انتهای شرقی آن یعنی در امتداد

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۴۱

همیالیا منول های خالص تبت را از هندوها و قبایل سیاهپوست کوهستانی هند جدا می کنند. در سمت مغرب جبال هندوکش افغانستان دونوع نژادی را که از اروپا تا این ناحیه تعقیب کرده ایم از هم جدا می نماید. در شمال جبال در ترکستان يك نوع نژادی یعنی نوع منتسب بآلپ در میان ترکمن ها دیده می شود. باز باید تأیید و تأکید کنیم که این مردم در ناحیه بین اورال و دریای خزر رویهمرفته بهیچوجه منولی نیستند. در جنوب هندوکش در میان افغان ها و هندوها شاخه شرقی نژاد مدیترانه قرار دارد ...

د نکته جالب توجه اینکه در میان مردم شمال هندوکش هرچه بیشتر به سوی کوهستان میرویم افراد سرکوتاه زیادتر می شوند در حالی که در قسمت جنوبی کوه عکس این قضیه صدق می کند. بنابراین از هر طرف گرفته شود خالص بودن و پاکی نوع که خود باقسام مختلف است به سمت رودخانه که بن آنها قرار دارد افزایش می یابد و مشاهده می شود که این عامل با تحول تدریجی نوع نژادی در فلات ایران تا چه حد فرق دارد. آیا هنوز میتوان گفت که هرچه به کوهستانها و ارتفاعات آسیا نزدیکتر شویم بهتر میتوانیم نوع نژادی اروپائی خود را به منشأ مشترك برسانیم؟ حقایق این فرضیه را تأیید نمیکند. از عناصر نژادی مردم اروپا لااقل دو عنصر در اینجا بهمان اندازه فرق دارند که در مرکز اروپا. عبارت دیگر در پیشرفت از اروپا بسوی مشرق بجای آنکه رو بمنشأ مشترك برسیم مشاهده میشود که بدورترین شاخه دو نژاد مشخص بشری برسیم که اصولاً باهم فرق دارند. »

۱۹۰۲- سایکس P.M. Sykes (c ۱۹۰۲ - ص ۲۴۲-۳۴۳) مینویسد :

«در همه نقاط غیر مرتفع بخصوص در قسمتهای دوردست مردمی از نژاد تیره رنگ مسکن دارند. در این مورد پشاجرد و پس کوه و دره کلاگان بخصوص جلب توجه می نماید. در بدو امر در اثر عدم اطلاع این امر را مربوط بوردگان سیاهپوست میدانستم ولی در همه نقاط گرمسیر از این نوع مردم دیده میشود بجز نقاطی که در زمان نسبتاً اخیر بوسیله قبائلی که زمینهای حاصلخیز را اشغال کرده اند مورد تهاجم قرار گرفته است. این قبائل در فصل تابستان بنقاط مرتفع مهاجرت میکنند.

« دیولافوا که حاشیه کتیبه معروف تیراندازان سیاهپوست شوش را که به

زمان سلسله هخامنشیان تعلق دارد کشف کرد وجود مجموعه های متعلق به نژاد سیاهپوست را در قبرستان پارسی ها ذکر میکنند و این مطلب نوشته نویسنده گان باستان را تأیید می نماید .

« هرودوت البته سر آمد این نویسندگان است و این نکته جالب توجه است که هفدهمین استان یا ساتراپی داریوش شامل حبشی های آسیا بود که از قرار معلوم بجای موی مجعد موی صاف داشتند .

« هفدهمین ساتراپی تقریباً بلوچستان امروز میشود و در آنجا آریاها مهاجرت کرده اند که بعداً شرح آنرا خواهیم داد و همچنین قبائل تیره رنگه براهوئی که از حیث زبان از دراویدی ها هستند باین نقطه آمدند .

« افراد براهوئی از بلوچها تیره رنگتر و کوتاهتر و چهارشانه ترند طبق افسانه های خودشان شبانان فقیری بودند که در قرن هفدهم بکمک راجه هندوی خود آمدند و بالاخره این ناحیه را مسخر نمودند .

« بدرستی معلوم نیست که آیا این حبشی های موصاف همین براهوئی ها بودند و اینکه آیا نژاد دراویدی از هندوستان تا شط العرب بسط داشته ولی احتمال میرود که این نظریه چنانکه نویسندگان قدیم و قرون وسطی تأیید کرده اند درست باشد . در میان این نویسندگان جغرافیدان بزرگه یاقوت از خوری ها بعنوان نژاد پست سیاه یا قهوای پوست که ساکن عربستان یا خوزستان فعلی بودند سخن میگوید . «

در مورد کولی ها سایکس مینویسد (ص ۳۳۴) : « مسئله اصل نژادی آنها بقدری پیچیده است که من فقط بذکر اطلاعاتی که درباره این فرم جالب توجه کسب کرده ام اکتفا میکنم . در ایران در ایالات مختلف دارای نام مختلف هستند و بطور کلی آنها را قیوج مینامند که میگویند کلمه عربی است . در کرمان آنها را لولی ۱ و در بلوچستان آنها را لوری مینخوانند .

۱ - برای معنی لغات به ص ۳۴۵-۳۴۹ مراجعه شود . همچنین مراجعه

شود به نشریه انجمن پادشاهی آسیائی جلد ۳۰ ص ۳۰۲-۳۱۱ مورخ ۱۹۰۶ . در

آسیای مرکزی این کلمه لیونی است . رجوع شود بکتاب مان مورخ ۱۹۰۲

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۴۳

در فارس کلمه کولی که از کاپلی گرفته شده و همچنین کلمه غربتی بکار برده میشود . در آذربایجان با نام قراچی و در خراسان باغ شمال که از غیر شمار (یعنی بی حساب) گرفته شده بر میخوریم . قدری که پیشتر رویم در ترکیه کلمه ای نزدیک به یا اصل کلمه اروپائی زنگاری بکار برده میشود . «سایکس میگوید» بطور قطع قیافه آنها قیافه روستائیان ایرانی نیست .»

۱۹۱۴ - الکساندر فین Alexander Finn سر کنسول سابق بریتانیا در ایران دو مقاله ای که برای انجمن ایران تهیه کرد . (ص ۳۲-۳۳) مردم ساکن ایران را طبقات زیر تقسیم میکند :

۱ - اولاد ایرانیان باستان که شامل پارسی یعنی نماینده مادیها هستند (رویه گرفته در حدود ده هزار نفر از این زرتشتیان در تمام مملکت هستند و عده معدودی در تهران بشل باغبانی اشتغال دارند) .

۲ - ترک و ترکمن که از اولاد پارتیها هستند .

۳ - اعراب که در زمان حمله اسلام بایران آمدند .

۴ - اقوام دیگر مانند هندیها و ارمنه و یهودیها و افغانها و غیره .

۱۹۱۵ - خواننده عزیز بکتاب تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس که مشحون از اطلاعات و مطالب دقیق است مراجعه میشود . منتخباتی از این کتاب که مسائل مردم شناسی را روشن میکند در زیر نقل شده است و این قطعات از چاپ دوم کتاب مورخ ۱۹۲۱ اخذ شده است .

طبق نظر سایکس (۱۹۲۱ جلد اول - ص ۱۳-۱۴) «جمعیت فعلی ایران

۱ - «میں میگوید (ص ۳۲) : «وقتی مقاله خود را در مقابل انجمن ایران خواندم پرفسورها کویان بصحت اظهارات من در باره این که ترکمنها از اولاد پارتیها هستند ایراد گرفت و گفت که قوم او یعنی ارمنه از اولاد پارتیها هستند» پس از مراجعه بتاریخ جهان بمطالب زیر برخوردیم

ارمنه IV ص ۵۸۸ در نیمه دوم دومین هزار سال قبل از میلاد قبایل فریقی و تراسی با آسیا مهاجرت کردند و اینها اجداد ارمنه هستند .

«پارتیها VII ص ۱۲۸ - تاسیتوس میگوید که بین ۳۷۹ و ۱۴ میلادی تیریسوس

ارمنه را گرفتار پارتیها کرد .

«ترکمن XVIII - ص ۶۱۵ ماوراء خزر - این ناحیه محل سکونت

ترکمنها که شاخه ای از نژاد ترکند و با پارتیهای قدیم یکسانند میباشد .»

در حدود ده میلیون تخمین زده میشود که تقسیم میشوند به ۸ میلیون شوم، ۹۰۰ هزار سنی، ۸۰ هزار مسیحی (ارمنی - نسطوری - پروان کلیسای ارتدوکس یونانی - کاتولیک و پروتستان) - سی و شش هزار یهودی، ده هزار زردشتی. «ممکن است در حدود دو میلیون ایرانی در روسیه و ترکیه و هندوستان ساکن باشند. شك نیست که شهرهای ایران قبل از آغاز عصر حمل و نقل دریائی بزرگتر و معمور تر از حال حاضر بود زیرا در آن زمان عبور کاروانهای تجارتي برای ساکنین عرض راه کاروان رو و طبقات زارع حوالی آن مراعاتی و امرار معاش بود. بعلاوه . . . ممکن است که در ادوار قبل ریزش باران زیاد تر و امکانات زراعتی و کشاورزی کشور بیشتر از امروز بوده است. و نیز بعضی از نواحی مانند استرآباد هنوز از جمله و یورش قبایل بادیه نشین رنج میبرند. پس از در نظر گرفتن همه عوامل مشکل است تصور کرد که فلات ایران در هیچ زمان دارای جمعیت زیاد بوده است و بعقیده من اشتباه است اگر تصور شود که این ناحیه از لحاظ جمعیت شبیه اروپا بوده است. البته غیر ممکن است بطور دقیق تخمین زد ولی با در نظر گرفتن تجارت و حمل و نقل بیشتر از راه ایران قبل از عصر حمل و نقل دریائی و این مسئله که ایران معمولاً مرکز يك امپراطوری بزرگ بوده و با اینکه پایتخت آن بندرت در خود فلات ایران قرار داشته بنظر من میتوان گفت که پانزده میلیون نفر در این مملکت سکونت داشتند که اکنون فقط دو ثلث آن عده در آن زندگی میکنند.

سایکس میگوید (۱۹۲۱ - جلد ۱ - ص ۱۴۰) « افراد هفت فامیل اشرافی که در میان آنها هخامنشیها مقام اول را داشتند بر ایرانیان حکومت میکردند. هخامنشیها در طی زمان فامیل سلطنتی ایران شدند. رؤسای دیگر تحت فرمان پادشاه درآمدند ولی بعضی از مزایای خود از جمله حق دسترسی داشتن پادشاه را حفظ کردند و اعضای شورای سلطنتی شدند. »

سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۲ - ص ۳۹۲) اضافه میکند : « هیچگونه تصویری از ایران کامل نیست مگر آنکه قبائل ایران که تقریباً يك چهارم جمعیت آنرا تشکیل میدهند در نظر گرفته شوند. از نظر نژاد شناسی قبائل مخلوط عجیبی نشان میدهند زیرا فقط در خراسان از کرد و ترکمن و تیموری (از نژاد عرب) و هزاره و بلوچی و ترک و عرب تشکیل یافته اند ولی اگر چه این قبایل از نژاد مختلف و در بسیاری موارد زبان مختلف دارند رسوم و عادات آنها شبیه است. معمولاً در چادر که از

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۴۵

موی پز یافته شده زندگی میکنند و در فصل بهار گله خود را بسمت کوهستان بچرا-
گاه میرانند و در فصل پاییز بدشت مراجعت مینمایند. عملاً هرگز باخارج از
قبیله ازدواج نمیکند و در نتیجه نژاد آنها خالص مانده و آداب و رسوم آنها تغییر
نمیپذیرد. اسماً مسلمان هستند و این آزاد مردان دشت بجز از رئیس خود از
کسی اطاعت نمیکند رئیس قبیله در مواقع مهم شورائی از پیران قبیله تشکیل
میدهد

سایکس (۱۹۲۱ جلد اول - ص ۱۷۰-۱۷۱) نقل میکند که دطی سفرهای
خود در ایران اغلب با اردو گاههائی مرکب از ده تا ۱۲ چادر مواجه شده ام...
این مردم چادر نشین که زندگی و معاش آنها به گله بستگی دارد مجبورند و طی
نسلهای متمادی همیشه مجبور بوده اند که در جستجوی چراگاه از یک ناحیه بیک
ناحیه دیگر در حرکت باشند. مراتع و چراگاهها در اثر قلت باران همیشه کم
حاصل است. در فصل زمستان حتی وقتی اردوی بادیه نشینان در ناحیه حفاظ-
داری برپا شده اغلب گله آنها صدمه زیاد میبینند. باقرا رسیدن بهار ایلات که با
وجود ترکی بودن آن به قبائل اطلاق میشود رو بکوهستان حرکت میکنند و در
آنجا در نقاط مرتفع در تابستان گله خود را بچرا و امیدارند و در فصل پاییز بسمت
قشلاق حرکت کرده و در آنجا بکشت محصول میپردازند....

«میتوان تصور کرد که مادها و پارسهای عهد باستان زندگی شبیه زندگی
قبائل امروز داشتند. از آنجائیکه آب و هوا و وضع اجتماعی بطور قابل ملاحظه
تغییر نکرده اگر تصور کنیم که آنها مانند بادیه نشینان امروز آزاد و جنگجو و
مردانه بودند راه خطانه پیموده ایم. در هر حال بعضی از قبایل امروز از اولاد
آنانند این نظر درباره صفات و اخلاق ایرانیان مورد قبول یونانیان بود و اگر
یونانیان در دفاع از هلاس مردانه جنگیده و نام و شهرت یافتند ایرانیان شجاع
نیز از شهرت سهمی میبرند.»^۱

درباره قبائل قشقائی و خمسه و قاجار سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۲ - ص ۴۷۷-۴۷۸)

۱ - سایکس از قول هرودوت (IX-۶۲) میگوید: «اقوام وحشی بارها
نیزه یونانیان را گرفته و آنها را در هم شکستند زیرا در شهامت و روح جنگجویی
ایرانیان بهیچوجه از یونانیان کمتر نبودند.» رجوع شود به ویلسون مورخ

اطلاعات زیر را میدهد . قشقائیه‌ها که از نژاد ترکمن هستند زبان ترکی خود را حفظ کرده‌اند. تعداد افراد آن قبیله فعلاً در حدود ۱۳۰ هزار نفر است . قشقائیه‌ها در مهاجرت سالیانه خود از بیلاق به قشلاق از هر قبیله دیگر دور تر میروند . قشلاق آنها در فصل زمستان تا گله دار نزدیک خلیج فارس میرسد و بیلاق آنها در تابستان بیش از ۲۰۰ میل دورتر است و بحوالی قمشه نزدیک محل بختیاریها میرسد . تعدادی از بلوک فارس تماماً بدست قشقائیه‌ها است و بدینوسیله جمعیتی متجاوز از ۱۰۰ هزار نفر را تحت کنترل و نظارت خود دارند ... قبائل عمده آنها عبارتند از دره شوری - کشکولی - فارسی مدان - شش بلوکی - صفی‌خانی و گل‌ازان اقری .

سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۲ ص ۴۷۹) ادامه داده میگوید : « بعد از قشقائیه‌ها قبائل خمسه در درجه اول اهمیت قرار دارند و این قبائل در ناحیه وسیعی در مشرق ناحیه قشقائی زندگی کرده و بیلاق و قشلاق میکنند و در فصل زمستان بحوالی بندر عباس ولار میروند . و در فصل تابستان رو به شمال حرکت کرده بحوالی نیریز روده بید می‌رسند . نام قبائل پنجگانه عبارتست از عرب - عین‌لو - بهارلو - باصری و نفر . قبیله عرب که بیش از نیمی از افراد قبایل خمسه را تشکیل میدهند بدو شاخه موسوم به شیبانی و جباره تقسیم میشوند که در اصل از نجد و عمان مهاجرت کرده‌اند . چهار قبیله دیگر از نژاد ترک هستند . زبان مشترک آنان عربی مخلوط با فارسی و ترکی ولری است و تعداد افراد قبایل خمسه ۷۰ هزار نفر است .

سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۲ - ص ۲۷۷) سومین قبیله عمده یعنی قاجار را مورد بحث قرار داده و میگوید که آنها از نژاد ترکند . « قبیله قاجار که مدت‌های مدید در ارمنستان بودند بوسیله تیمور لنگ با ایران آورده شدند . چنانکه گفته شد یکی از قبائل قزلباش بودند که از سلسله صفویه حمایت مینمودند شاه عباس قبیله قاجار را سه قسمت کرد و یکی را در مرو و دومی را در گرجستان استقرار داد و سومی را که به یوخاری باش و آشا قباش یعنی شاخه بالا و شاخه پایین تقسیم میشد در اطراف رود گرگان مستقر کرد .

در بین گروه‌های کوچکتر از کولی‌ها باید نام برد . سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۲ - ص ۱۱) طغیان جات را بدین طریق شرح میدهد : « در اوائل قرن هشتم

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۴۷

میلادی بفرمان ولید اول عده زیادی از جاتها یا بقول عربها زتها باخدم و حشم خود ازسند سفلی به باطلاقهای دجله^۱ انتقال داده شدند . بمجردیکه دراین ناحیه استقرار یافتند به قتل و غارت و دزدی شروع کردند . . . سران لشکر مأمون از جلوگیری از آنها عاجز ماندند و اولین اقدام معتمد خلیفه این بود که یکی از سرداران قابل اعتماد عرب یعنی عجیف را مأمور سرکوبی آنان نماید. بالاخره در سال ۲۲۰ هجری یا ۸۳۴ میلادی عجیف با قطع خطوط ارتباطی آنها در مأموریت خود توفیق حاصل کرد قبائل زت تسلیم شدند و پس از آنکه در قایقها در معرض نمایش مردم بغداد قرار گرفتند به خانقین در مرز ترکیه و پمزه های سوریه تبعید شدند و گاه میشهای خود را همراه بردند .

درباره مرز و نواحی مرزی خراسان سایکس درباره گروه قبائل دیگری مینویسد (۱۹۲۱ - جلد ۲ - ص ۱۷۴) «عباس هزارها کرد را با قامیل و گله خود از کردستان بشمال خراسان کوچ داد و در آنجا بعنوان محافظ باطلاقها گماشته شدند . تازه واردین در سرزمینهای حاصلخیز شمال توانستند در مقابل مهاجمین مقاومت کنند . . . ولی در دره اترک ترکان گرائیلی را بیرون کرده و موقعیت خود را مستحکم نمودند . امروز يك جامعه آباد و معمور تشکیل میدهند و هنوز بزبان خود تکلم میکنند و معمولاً تحت اطاعت رؤسای خود هستند . »

سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۲ - ص ۷۰-۷۲) حمله مغول را بایران که اثر آن هنوز در قسمتی از جمعیت فعلی ایران باقیمانده به تفصیل شرح میدهد و بقول نویسنده تاریخ جهانگشا : آمدند و گشتند و سوختند و بردند و رفتند.

و از حیث خونخواری و وحشت و خرابی هیچ حمله ای در تاریخ با هجوم قبایل مغول^۲ که تمام عرض آسیا را طی کرد و ملل و تمدنها را از بین برد قابل مقایسه

۱ - مراجعه شود به شرح بسیار جالب توجه پرفسور دو گوچ de Goeje در (یادداشت درباره مهاجرت زیگانه در سرتاسر آسیا) . چند سال قبل در ایالات کرمان و خراسان کلمات و لغات زبان کولی ها را جمع آوری کردم . رجوع شود به نشریه انستیتوی مردم شناسی جلد XXXII مورخ ۱۹۰۲ ص ۳۳۹ و جلد XXXVI مورخ ژوئیه - دسامبر ۱۹۰۶ .

۲ - منابع موثق و مخصوص این دوره عبارتند از : تاریخ مغول بقلم دهسون D'ohsson و تاریخ مغول بقلم سرهنری هوورت Sir Henry Howorth . کتاب اولی بر اساس منابع معتمد اسلامی از قبیل ابن اثیر و تاریخ جهانگشا قرار داده شده است .

تیبست . مشرق اروپا از این حمله جان سلامت نبرد . . . آسیای عسرازه ،
و ایران ۱ و تاحدی روسیه هنوز از این مصیبت هفت قرن گذشته بکلی بهبودی حاصل
نکرده‌اند . . .

مغولها یا بطوریکه معمولاً نامیده شدند تاتارها ۲ را نویسندگان چینی
بسه طبقه تقسیم کرده‌اند که عبارتند از تاتارهای سفیدوسیا و وحشی و هرچه مسکن
و مقر آنها دورتر از تأثیر تمدن بخش چینی بود کمتر تحت تأثیر عوامل شهرنشینی
و تمدن قرار گرفته بودند . . .

و مغولان اصلی دارای چشم بادامی شکل هستند . ریش ندارند و معمولاً
قد آنها کوتاه است ولی قوی هستند و اگرچه پیاده ناهنجار جلو می‌نمایند از حیث
سواری نظیر ندارند . ۳

سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۲ - ص ۲۱۶ - ۲۱۸) جزئیاتی درباره مردم
افغانستان می‌دهد و می‌گوید این کشور « بعزت خصوصیات طبیعی محل و پناهگاه
قبایل بومی بود که از دشتهای حاصلخیز رانده می‌شدند . . . جمعیت عمده آن پاتان
یعنی سخنگویان بزبان پشتو هستند که در حوالی مرز هند ساکنند و افغان یا
اوغان در سمت مغرب زندگی میکنند . ریشه کلمه افغان بدرستی معلوم نیست .

لانگورث دیمز (Longworth Dames) متذکر می‌شود که نام حقیقی
آنها پاتان است . و کلمه افغان اولین بار توسط خارجیها اطلاق شده و اصل ادبی

۱ - صفات و مشخصات مغولی در میان ساکنین فعلی فلات ایران مشاهده
میشود (رجوع شود به لوحه ۱۱ اشکال ۱-۴) .

۲ - من کلمه تاتار بکار برده‌ام ولی سایکس تارتار ذکر کرده است و در ذیل
صفحه تذکر میدهد :

« که شکل صحیح این کلمه تاتا نام قدیمی مغولان است . ولی این لغت
بقدری از حیث صوت شبیه به تارتاروس است که کسانی مانند ماتیو پاریس و امپراطور
فردریک دوم و پساپانوسان چهارم و سنت لویی بصورت تجانس لفظی از آن
استفاده کرده‌اند و بهمین جهت کلمه تارتار مورد قبول واقع شد . خود مغولها نام
خود را از کلمه مونگک به معنی شجاع میدانند و این کلمه یعنی مغول را نویسندگان
اسلامی بکار برده بیشتر بسلسله بسزرگ که در هندوستان تأسیس کردند اطلاق
می‌شود .

دارد و اکنون کلمه مؤدبانه ایست که بطبقه عالی اجتماع اطلاق میشود^۱.
 دو قبیلۀ عمده افغانستان عبارتند از درانی که دستگاه حاکمه فعلی را تشکیل
 می دهند و قیلزائی یا صحیح تر قلزائی (که بلیو آنرا قلیج خوانده) . . . میتوان
 گفت که این قبایل به ترتیب در مشرق و جنوب افغانستان ساکنند. در شمال
 هندوکش مردم بیشتر از ازبکها هستند. در قلب مملکت قبائل منول هزاره و تیمانی
 و بپهار ایمک و در ایالت هرات تاجیکهای آریائی سکنی دارند. در حالیکه در
 مشرق کابل دروخان و روشن و در کافرستان یک عده مردمانی وجود دارند که بسیار
 جالب توجه اند و شامل قبائل قدیم آریین و فامیلهائی که در دره های کوهستانی دور-
 دست این ناحیه پناه آورده اند میباشند. جمعیت افغانستان که در حدود پنج میلیون
 نفر است بدو طبقه مساوی افغان و غیر افغان قابل تقسیم است . . . افغانها آریائی
 نژاد و هندوستان را از مشرق بایران در مغرب وصل میکنند. افغانها و ازبکها
 سنی و ایرانیها و هراره ها شیعه هستند و نیز چون پشتو حکم یک لحجه دارد و نه
 زبان خاص زبان نوشتنی و ادبی فارسی است که اغلب افغانهای تربیت شده بآن
 تکام میکنند.

در مورد قلزائیها سایکس مینویسد (۱۹۲۱ - جلد ۲ - ص ۲۱۸) که آنها
 از نژاد مخلوط هستند^۲ و اکنون تعداد آنها شاید در حدود یکصد هزار فامیل
 باشند ولی زمانی قویترین قبائل ایالت قندهار بودند.

قطعات منتخبه مربوط به مردم شناسی در اینجا خاتمه می یابد ولی نظریات
 مختلف مسئله شناسائی ساکنین اولیه عیلام و سومر و اکاد باقی میماند.

سایکس (۱۹۲۱ - جلد ۱ - ص ۵۰-۵۳) درباره منشاء و ارتباط متقابل
 این اقوام باستانی نظریاتی دارد و بحث خود را با اشاره به اسامی مختلف عیلام
 یا الامنو (Elamtu) که شکل باستانی آن الیمائیس (Elymais) یعنی کوهستان

۱ - پشتویا پختویام زبان است. مردم آن ناحیه بطور مفرد پشتون یا پختون
 نامیده میشوند. جمع این کلمه که پشتانی یا پختستانی است موجب شده است که کلمه
 پاتان از آن ساخته شود.

۲ - عقیده عمومی بر آنست که قلزائیها با خلیجها که ادریسی از آنها نام
 برده یکسان هستند ولی لانکورت دیمز Long worth Dames این مطلب را
 مورد تردید میداند (رجوع شود به مقاله تحت عنوان قلزائیسی در قسمت XX
 دائرة المعارف اسلامی) .

می‌باشد آغاز میکند و میگوید :

«آسوریها در نواحی کوهستانی با عیلام تماس گرفتند و چون در زمان باستان دشتهای این ناحیه بوسعت امروز نبود و نواحی کوهستانی تفوق داشت نام این ناحیه محتاج به بحث بیشتری نیست .

« مردم شوش مملکت خود را انزان - سوسونکا (Anzan-Susunka) می‌نامیدند و قبائل مختلف زیر را بطور مشخص می‌شناختند . استرابو و مورخین اسکندر نیز بین سوزیانا (Susiana) یا سوسیسی (Susis) که در دشت واقع بود و کوهستان و جبال کسیا (Cossia) یا کسسیا (Kissia) و پاراکین (Paraetakine) و مردیا (Mardia) و الیمائیس (Elymais) و اوکیسیا (Uxia) فرق قائل می‌شدند .

کتاب عزرا نیز بین شوشنکیان (Susanechians) یا ساکنین دشت اطراف شوش و عیلامیان یا ساکنین نواحی کوهستانی فرق می‌گذارد (کتاب عزرا - باب چهارم - آیه ۹ شوشنکیان و دهائیان و عیلامیان) در زمان تسلط ایرانیان این ایالت اوآجا (Ouvaja) شناخته میشد و بالاخره در قرون وسطی خوزستان یا مملکت خوزها یا هوزها نامیده می‌شد و این نام هنوز روی نقشه دیده می‌شود در حالیکه این ایالت اکنون عربستان خوانده می‌شود .

و دیولافوا و دودمرگان که هر دو پریاست هیئت اکتشافی به عیلام رفتند و در محل این مسئله را مورد مطالعه قرار دادند در این مطلب متفق‌الرأیند که دشت شوش درازمنه بسیار قدیم تحت اشغال سیاهپوستان بود و تا آنجا که می‌دانیم این مردم ساکنین اولیه این ناحیه بودند . . . و همچنین باید در نظر داشت که در قدیمترین نقوش برجسته اشکال مردم نژاد سیاهپوست مکرر دیده می‌شود و بخصوص در مورد تخته سنگ معروف نارامسین (Naramsin) دیده می‌شود که پادشاه که از نوع نژاد سامی است رهبر گروهی مردم سیاهپوست است که بفتح و پیروزی نائل شده‌اند . چندین سال قبل دوطی سفرهای خود با کمال تعجب مشاهده کردم که مردم بشاگرد و سرحد که نواحی کوهستانی و دور دست مرزی بلوچستان ایران است دارای چهره بسیار تاریک هستند . علت شاید آن باشد که تمام این ناحیه در اصل در اشغال مردم سیاهپوست آناریاکوی (Anariakoi) یا غیراریان بود که در کلیه نواحی ساحلی خلیج فارس تا هندوستان وجود داشتند و اولاد آنها در آن

اشارات تاریخی درباره مردم ایران - ۱۵۱

نواحی باقیمانده اند ... هال (Hall) معتقد است که مردم سیاهپوست عیلام و سومر از این نژادند و بعقیده من این صحیح ترین نظریه است که درباره این مسئله بسیار مشکل می توان قبول کرد .

دولی عیلام علاوه بردشت حاصلخیز غنی شامل نواحی کوهستانی شمال و مشرق نیز می شود و در این قسمت مسئله نژاد سیاهپوست وجود ندارد. بنا بر این عیلام در واقع محل سکونت دو نژاد یعنی سیاهپوستان دشت و سفیدپوستان نواحی کوهستانی بوده است . ظاهراً یونانیان باین نکته وقوف داشته اند^۱ و بهمین جهت ممن (Memnon) را که بکمک تروی آمد و اولادیک زن سفیدپوست ناحیه کوهستانی کیسیا (Kissia) و تیتونس (Tithonos) سیاهپوست می دانستند . تیتونس که همان دیدون (Didun) خدای حبشه است سرداری ارتشی متشکل از شوشی ها و حبشی ها بکمک پیرام می شتابد ... در یک قطعه دیگر (ادیسه XI: ۵۲۲—IV: ۱۸۸) ممن سیاه چهره شرح داده شده است ... وقتی یونانیان در عیلام مردمان سیاهپوست یافتند طبعاً آنها را با حبشی ها که از منابع مصری می شناختند مقایسه می کردند و انتقال تیتونس بایران بهمین دلیل است .

د بتدریج در ادوار بعد اول سومریها و بعداً عده زیادی از سامی ها باین خطه روی آوردند و در طی زمان مانند بابل بر ساکنین اولیه تفوق یافته و آنها را در خود مستهلك نمودند . در مورد بابل هجوم مردم سامی مسالمت آمیز بود و شاید آنها باید نفوذ گفت و نه هجوم ولی در مورد عیلام شاید بعلمت وجود کوهستان تسخیر دائمی توسط پادشاهان ساسی اکاد صورت نگرفت و عیلام تا زمان تشکیل دومین امپراطوری سومر بدست پادشاهان اور^۲ تحت اطاعت سومریها در نیامد و در آن موقع هم تسلط به عیلام زیاد طول نکشید .

علاوه بر طبقات کلی مردم شناسی که در بالا شرح داده شد عیلام محل و موطن چندین قبیله بود که عبارت بودند از هوسی (Hussi) یا اوکسیان (Uxians) و هاپارتیب (Hapartip) و اوملیاش (Umliyash) که در ناحیه بین کرخه و دجله سکونت داشتند و مردم یا موتبال (Yamutbal) و یاتبور (Yatbur) که

۱ - رجوع شود به استرابو XV ۳ و ۲ - و همچنین هرودوت V ۵۴ که در

آن شوش را شهر ممن ذکر کرده است Hesiod او را پادشاه حبشه میخواند .